

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

از این که این بار توفیق ما کم بود [و] کثرات و اینها ما را مشغول کرد و دیر خدمت دوستان رسیدیم عذرخواهی می کنیم. ان شاء الله که خداوند توفیقش را شامل حال ما کند که بتوانیم به همان وعده‌ای که دادیم از این به بعد وفا کنیم و دوستان و رفقا نسبت به مطالب و مسائلی که مورد نظرشان هست، دقایقی در خدمت ایشان باشیم. طبعاً همان

طوری که نظر دوستان هست این جلسه صرفاً برای رفع شبهات است، در زمینه های مختلف، نسبت به مسائل اجتماعی و همین طور اشکالات اعتقادی و مطالب بنایی و مبنایی در مسائل سلوکی.

راجع به مسائلی که به طور کلی باید خدمت رفقا گفته شود و عرض شود به عنوان یک حاکی که مسائل را از بزرگان در حدّوسع خود تجربه کردیم و مطالبی را که از آنها شنیدیم خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنیم.

در جلسه دیروز خدمت رفقا عرض کردم که منطقی‌ترین و عقلانی‌ترین مسیر زندگی و تکامل که انسان می‌تواند آن مسیر را اتخاذ کند مسیر عرفان است و این مطلب مطلبی نیست که از یک فرد بی اطلاع نسبت به مسائل مطرح شود، بزرگان عرفان، اکثر آنها از علمای ظاهر هم بودند. مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی از بزرگترین شاگردان شیخ انصاری بوده در بحثهای ظاهری، مرحوم سید علی شوشتری که استاد مرحوم آخوند بوده است ایشان کسی بوده است که بعد از شیخ انصاری مسند

تدریس را شش ماه به عهده گرفت و مرحوم آخوند می فرمودند مرحوم صاحب کفایه که وقتی ایشان شروع کرد به ادامه بحثی که مرحوم شیخ انصاری آن بحث را مطرح می کرد، ما دیدیم این دریایی است که ساحل ندارد. اینها اساتید عرفان بودند. افراد کوچه و بازاری و به قول امروز درویشهای کوچه و بازاری که معلوم نیست از کدام دسته و طائفه و اینها [هستند] که نبودند.

مرحوم قاضی، مرحوم سید احمد کربلایی، مرحوم شیخ محمد بهاری، علامه طباطبایی، مرحوم آقا رضوان الله علیه، مرحوم انصاری، اینها از بزرگترین فقهای عصر خود بودند. مرحوم آقا رضوان الله علیه کسی بود در نجف، که می گفتند اگر فلانی در نجف بماند و به ایران مراجعت نکند مرجعیت تقلید منحصر به او خواهد شد. التفات کردید! این است مسئله. حالا یک عده که از هیچی

خبر ندارند و هرّ را از برّ تشخیص نمی دهند
و می آیند به این مسائل اعتراض می کنند و این
مطالب را رد می کنند.

مرحوم آقا در کتاب روح مجرد از آقای حداد
یک قضیه ای نقل می کند که مرحوم آقای حداد در
اتوبوس وقتی که می رفتند برای جایی، وقتی که
می شمردند افراد را، خودشان را نمی شمارند، آن وقت
بعد مدعیان فقه و علم می آیند این مسئله را در
مجلات علمی رد می کنند و می گویند که مگر می شود
یک همچنین مسئله ای که کسی بیاید و خودش را به
جا نیاورد؟ در حالتی که دهها مورد برای هر کدام از
ما یکهمچنین قضایایی در طول زندگی اتفاق
می افتد. بارها شده خود من عینک به چشم من هست
دنبال عینک می گردم، خبر ندارم. بارها شده که
فرض کنید که انسان حواسش یک جا هست و دارد
به دنبال یک چیزی می گردد در حالی که خودش
واجد اینمسئله است. این طبیعی ترین چیزها است.
غرض و مرض و عناد و این مسائل می آید و چشم
انسان را می بندد و کور می کند.

آن کسی که این مطلب را در روح مجرد نوشته است از نقطه نظر علم ظاهر هم، از تو اعلم است که آمده این را نوشته است. یعنی چه که انسان بیاید و با این مطالب سخیف و سست بخواهد موقعیت خودش را خراب کند و آبروی خودش را ببرد؟ عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری. التفات کردید.

همیشه این حالت بدبینی و عناد آمده حقیقت را از انسان دور کرده و چشم انسان را بسته است. رمد دارد دو چشم اهل ظاهر *** که از ظاهر نبیند

جز مظاهر

و این طریق طریق فهم و عقل و ادراک است پس بنابراین انسان باید کلمات عبارات مطالب تجربه‌ها افعال و کردار این بزرگان را مورد توجه قرار بدهد تا این که بتواند بهره ببرد. وقتی که من می‌بینم فلان مطلب نقل شده و بعد خلاف آن مطرح می‌شود، خب دیگر چگونه اعتماد کنم؟

بعد از فوت مرحوم آقا از ما خواستند که یک مقاله‌ای بنویسیم راجع به آقا تا در یک جا چاپ شود.

من یک مقاله‌ای خیلی سریع، حدود ده دوازده صفحه مثل این که شده بود، من خیلی سریع نوشتم و دادم به آن شخص که یکی از بستگان ما هم بود و ائمه یکی از مساجد هم هست و گفتم به این شرط که این مقاله سانسور نشود، این را می‌دهم خدمت شما. بعد از مدتی ایشان آمد و گفت چون پذیرفته نشد که سانسور نشود لذا ما هم در فلان مجله چاپ نکردیم! گفتم بسیار خب خیلی کار خوبی کردید باز خدا شما را خیر دهد تا این که ما یک مقاله دادیم به روزنامه و بعد هم آمدند مقاله ما را سانسور کردند و به یک نحو دیگری چاپ کردند. حالا نه تنها سانسور کردند بلکه آمدند دست بردند و تحریف

کردند یعنی عبارتی را که من نوشته بودم آن عبارت را عوض کردند و عبارت دیگری سر جای آن گذاشتند! اینامانتی است که فعلا مشاهده می‌کنیم! الحمدلله! انسان باید به یک حدی برسد که بدیهی‌ترین مطالب را بخاطر اغراض زیر پا بگذارد! این مسائل در این طائفه [(عرفا)] وجود ندارد این مطالب در این طایفه وجود ندارد اینها می‌گویند مطلب حق را باید بگویی حالا می‌خواهد بعضی‌ها خوششان بیاید، می‌خواهد بعضی‌ها خوششان نیاید، می‌خواهد بیاید می‌خواهد نیاید. حق باید گفته شود دروغ نباید گفته شود صدق باید در همه موارد باشد. چرا ائمه از ناحیه خلفا و از ناحیه حکام این قدر در فشار بودند؟ چرا در فشار بودند؟ چرا امام حسین را گرفتند تکه تکه کردند؟ چرا امیرالمؤمنین را گرفتند به منزل انداختند و طناب به گردنش کشیدند؟ چرا؟ به خاطر این که می‌گفتند باید خلاف را بپذیری!

آمدند امیرالمؤمنین را کشان کشان آوردند به مسجد، گفتند باید با این بیعت [کنی]! حضرت

فرمود: برای چه بیعت کنم؟ حالا من دارم می‌گویم
این مرجع تقلید من است که با او بیعت کنم؟ ابوبکر
مرجع تقلید من است؟ این پدر من است که اطاعت
کنم؟ او که پدر من نیست. پیغمبر است که وحی
آمده است؟ پیغمبر دیروز از دنیا رفته. روی چه
حسابی؟ پیغمبر دستور داده که با ابوبکر بیعت کنم؟
که این هم دروغ است. کسی نمی‌تواند یک همچنین
حرفی را بزند. کسی نمی‌تواند این مطلب را بگوید
که پیغمبر آمده، پیغمبر از دنیا رفته. بله! بعد آمدند و
روایت جعل کردند و ابوهریره‌ها آمدند، سَمْرَةَ بن
جندب‌ها آمدند، کعب الاحبارهای یهودی آمدند و
الی ما شاء الله چاپخانه حدیث راه انداختند!
چاپخانه‌ای راه انداختند که چاپخانه‌ها به گردش
نمی‌رسد! حضرت می‌گوید برای چه من بیعت کنم؟
برای چه دینم را بسپریم؟

بیعت یعنی انسان اختیار خود را تفویض کند
به شخص دیگر و شخص دیگر نسبت به او حکم
کند، این کار را بکن آن کار را نکن، این را می‌گویند
بیعت و هر کاری که او کرد باید امضا شود. خوب

روی چه حسابی؟ می‌گویند فایده ندارد، همین که هست! ببینید! منطق این است! همین که هست، این همین که هست همیشه در طول تاریخ بوده است همیشه بوده است همیشه حکام ظلم نسبت به این مطلب، منطقتشان همین که هست است. همین که هست، عرفان این را نمی‌گوید. می‌گوید همین که هست نیست. عرفان می‌گوید باید اول عقلت را باز کنی فہمت را باز کنی مطلب را ببینی بفہمی قبول کنی.

این کہ من خدمت رفقا این مسئلہ را عرض

کردم کہ کسی کہ بہ این مکتب می‌آید دیگر جای

دیگر نباید برود، شنیدم در بعضی جاها مسئله به نحو دیگری مطرح شده است، مقصود من این نیست که انسان اصلاً هیچ چیز دیگری را مطالعه نکند و صرفاً بر مطالبی که گفته می‌شود یعنی مقصود همین مسائلی که از ناحیه بنده گفته می‌شود بسنده کند، نه! منظور این است که در محدوده همین طیف انسان باید مطالعات خودش را قرار بدهد مسائل خودش را قرار بدهد مطالب خودش را قرار بدهد. مطالب بزرگان و مطالب اولیاء خدا، از علماء گذشته، از اولیای گذشته، اینها همه مسائلی است که انسان باید آنها را مطالعه کند. رفقا و دوستان که این طرف و آن طرف می‌آیند مطالب ارزشمندی که مطرح می‌کنند افرادی که مرحوم آقا را دیدند افرادی که با مطالب ایشان آشنایی دارند و سر و کار دارند، انسان باید از آنها استفاده کند ما هم یکی از افراد دیگر مثل سایر افراد که به مقدار سعه وجودی خود آن چه را که به ذهن می‌رسد ان شاء الله مضایقه نمی‌کنیم. این به این معنا نیست که فقط باید تمام مطالعات و صحبتها و شنیده‌ها، همه در محدوده گفتار حقیر

متمرکز شود.

مگر مرحوم آقا کتاب سیر و سلوک سید بحرالعلوم را چاپ نکردند و خودشان تزییلات نداشتند؟ خب سید بحرالعلوم مربوط به دویست سال قبل بود دیگر، بیش از دویست سال قبل، بله بیش از دویست سال قبل، خب در حالتی که کتاب ایشان کتاب مهمی بود. کتاب رساله لقاءالله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی را ایشان سفارش مگر نکردند که این کتاب چاپ شود و چاپ خوب و صحیح به دست افراد برسد؟ نامه هایی که از بزرگان طریق به این طرف و آن طرف مطرح می شود مگر ایشان در کتابها و نوشته های خودشان این مطالب را نیاوردند و استشهاد نکردند؟ حتی خود حقیر در مطالبی که عرض می کنم [مگر] از کلمات بزرگان نسبت به مسائل استشهاد نمی کنم؟

صحبت در این است که وقتی انسان یک مطلب را می فهمد دیگر نمی تواند چشم خود را ببندد و سر خود را در برف فرو کند. هر چه انسان سر خود را در برف فرو کند روزی خواهد رسید که آفتاب

این برف را آب خواهد کرد و هی آب می شود و هی
آب می شود و انسان یکمرتبه چشمش را باز می کند
می بیند برفی نیست و بیخود سرش را به زمین دارد
فرو می کند، دیگر برفی نمانده است. چرا انسان سر
خود را در برف فرو کند؟ باید انسان سر خود را بالا
نگه دارد و همه جا را مشاهده کند و با اختیار خود راه
صحیح و متین را باید اختیار کند.

آن چه که از مطالبی که در این مدت از
دوستان، بنده می شنیدم به نظر رسید که یک چند
کلمه ای راجع به بعضی از مطالب خدمت رفقا عرض
کنم و بعد به سوالاتی که از قبل مانده بود، اتفاقاً من
اطلاع هم نداشتم همین پریروز بود که آن قفسه را
باز کردم برای کاری، آن گنجی، یکدفعه چشمم افتاد

به یک مقداری کاغذ، نگاه کردم دیدم سوالات بدون پاسخی بوده که از جلسه قبل یا حتی از جلسه قبل از این، آن جا بوده، دیگر گفتم بنا را می گذارم بر این که این مطالب را دیگر تمام کنم. اگر فرصت شد مسائل جدید و ان شاء الله چیز دیگری هم اگر هست راجع به آنها بحث کنم.

آن چه را که می خواستم خدمت رفقا عرض کنم این است که در یکی از آیات قرآن که خیلی بزرگان روی این آیه تکیه دارند مسئله استقامت در طریق است **وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا** [سوره جن، آیه ۱۶]

اگر اینها در طریق استقامت می کردند در راه استقامت می کردند ما آب بسیار گوارا و بسیار زلال و حیات بخش به اینها می چشاندیم. و اصل در مسئله مسئله استقامت است.

انسان در ابتدای راه وقتی که وارد یک مطلبی می شود به مقتضای طبع نفس ممکن است از آن مطلب یک احساس لذتی داشته باشد. شما وقتی که وارد منزل می شوید ابتداء احساس خوشی و لذت از

وارد شدن در آن منزل می‌کنید بعد از یک مدتی این منزل برای شما به نحو عادی در خواهد آمد. وقتی که یک غذایی انسان بخورد در ابتدا برایش احساس لذت است اما وقتی که چند مرتبه بخورد برای او عادی می‌شود وقتی که در یک جای تفریحگاه و نزهتگاهی برود خب در وهله اول برای او جالب است، در وهله دوم، بعد از یک مدتی به صورت عادی در می‌آید. این طبیعت نفس است. مسئله راه و مسئله طریق هم از این قاعده مستثنی نیست و بلکه باید گفت یک مقداری مسئله در این جا مشکل‌تر است.

در ابتدا انسان با یک مسائل جدیدی روبرو می‌شود یک مطالبی حکایاتی حالی خوابهایی، مطالبی که برای انسان جاذبه دارد جایی نشنیده در این جا می‌شنود، در جایی ندیده، حال او را تغییر می‌دهد، تحولی در وضعیت او به وجود می‌آورد خب این یک مسئله طبیعی است یک قضیه عادی است. مدتی که می‌گذرد طبعاً یک مطالبی را باید عمل کند به یک سری تعهداتی باید پایبند باشد به

یک سری مسئولیتهایی باید تن در بدهد آن تعهدات و آن مسئولیتها چه بسا ممکن است با خواستهای نفسانی انسان در تعارض باشد خواهی که این در کمون نفس پنهان است و موقعیت او در این مدت، مانع از بروز و ظهور اینها شده است. یکی یکی دیگر دستورات می‌رسد، این کار را باید بکنی آن کار را نباید بکنی آن کار ضرر دارد آن کار صحیح است این جا باید بروی آن جا نباید بروی. این بایدها و نبایدها است که کم کم می‌آید و آن لذت اولیه را که انسان در اثر برخورد با موقعیت و وضعیت جدید [احساس می‌کرد از بین می‌برد]

نمی‌دانم در کدام یک از صحبت‌هایم در جلسه
عنوان عرض کردم، که این که ما الان داریم دنبال امام
زمان می‌گردیم امام زمان غایب است که این قدر
دنبالش می‌گردیم، این که ما الان داریم برای امام
حسین سینه می‌زنیم امام حسینی است که نیست و
۱۴۰۰ سال پیش بوده است، ما داریم در مجالسش
شرکت می‌کنیم خرج می‌دهیم چای می‌دهیم، منبری
ذاکر اینها می‌آیند صحبت می‌کنند و داریم این ابراز
محبت را نسبت به آن حضرت می‌کنیم، ما که داریم
برای حضرت زینب عزاداری می‌کنیم و گریه
می‌کنیم و بر سر و سینه می‌زنیم حضرت زینبی که
در میان ما نیست. اگر امام حسین هم در میان ما بود
همین طور ابراز علاقه می‌کردیم؟ خب بین ما و بین
آنهايي که شب عاشورا گذاشتند و رفتند چه فرقی
است؟ خون ما از آنها قرمزتر است؟ گلبول آن بیشتر
است؟ مغز ما از آنها سنگین تر است؟ اینها کسانی
بودند که حتی مگر امام حسین را ندیدند؟ مگر اخبار
غیبی از امام حسین را نمی‌شنیدند؟ حالا ما در کتابها
می‌خوانیم آنها که با چشمشان می‌دیدند. اخبار غیبی

را می شنیدند و گذاشتند رفتند! اگر نمی شنیدند چه می کردند؟ چند نفر ماندند؟ سی یا چهل نفر بیشتر نماندند. خب این که الان ما داریم این مجالس را تشکیل می دهیم این بیا و بروها، واعظ دارد صحبت می کند، این که دارد این حرفها را می زند آن افرادی که دارند این مطالب را می شنوند آنهایی که دارند گریه می کنند آن که دارد می گریاند برای که می گریاند و برای که گریه می کنند؟ برای امام حسینی که کشته شده است برای امام حسینی که نیست برای امام حسین خیالی و وهمی و توهمی و ساخته و پرداخته ذهن، نه امام حسین واقعی و خارجی و در جلوی چشم و در کنار ما! هان؟

آن کسی که الان می آید و از روی عناد یک واقعیتی را انکار می کند....! در یکی از همین مجلات من می خواندم، هفته پیش بود در همین قم، یک مجله برای من می فرستند، در آن می خواندم که راجع به یکی از بزرگان که مرحوم سلطان محمد گنابادی، از بزرگان طریقت که در گناباد و آنها بوده حالا نسبت به آنها که بعد از ایشان آمدند و راه

ایشان را منحرف کردند یا نکردند؟ چه وضعی دارند؟ ما از آنها اطلاعی نداریم نیازی به گفتن نیست. ولی نسبت به شخص ایشان. آن شخص گوینده می گوید ایشان یک فردی است که درویش بوده و آمده و اصلاً فهم نداشته و یک چند صباحی رفته در نجف و پیش شیخ انصاری درس خوانده و بعد هم چیزی حالی او نشده و آمده یک مقداری از این طبابت قدیم و اینها و بعد رفته فرض کنید که در گناباد و در آن جا مشغول مداوا و اینها بوده و با اجنه و اینها چه بسا ارتباط داشته و بعد هم طبق فتوای قتل و تکفیر برخی از علمای آن وقت، یک نفر می رود و ایشان را به قتل می رساند و چه می کند.

خب ایشان یک تفسیری دارد به نام تفسیر بیان السعادة، خودم شنیدم البته هم شنیدم و هم شخصی از دوستان هم نقل می‌کرد از مرحوم آقا رضوان الله که فرمودند: صاحب این تفسیر باید فرد کاملی باشد! هر که این را تفسیر را مطالعه کند می‌فهمد که صاحب آن یک آدم عادی نبوده است.

ایشان کسی بوده است که مجتهد مسلم بوده است و به اعتراف میرزا حسن شیرازی، ایشان از مجتهدین بوده و فتاوی او فتاوی معروف است.

کتابی که نوشته است معلوم است. آخر آدم بیسواد می‌آید یک همچنین تفسیری بنویسد؟! خب ما چه

به دست می‌آوریم؟ الان اگر امام زمان بیاید و بگوید به این آقا، ای آقای که داری این حرف را می‌زنی تو

که داری این حرف را می‌زنی آیا آمدی این تفسیر را مطالعه کردی؟ یک صفحه از این تفسیر خواندی؟ بله؟

خب خیلی از افراد بودند خیلی از بزرگان بودند که بعد از آنها خب انحرافات پیش آمده است

ما انکار این مسئله را نمی‌کنیم انکار نمی‌کنیم. مگر بعد از خود ائمه انحراف پیش نیامد؟ مگر بعد از امام

صادق انحراف پیش نیامد؟ آیا به امام صادق ایراد وارد می‌شود؟ مگر بعد از موسی بن جعفر در امامت امام رضا علیه السلام همین برادران امام و پسر امام شک نکردند؟ آن کسانی که امام رضا را بردند در دادگاه مدینه، چه کسانی بودند؟ عموها و برادران امام رضا بودند! واقعا خجالت‌آور است! که قاضی دادگاه مدینه رومی کند به آنها می‌گوید آخر این آدمی است که بیاید وصیت نامه جعل کند؟!!

آمدند گفتند که این آمده وصیت نامه جعل کرده! یعنی پدرش! چقدر انسان ...! نمی‌داند [انسان] چه بگوید؟ پسران ائمه آمدند این کار را کردند! غریبه که نبودند. آنهایی که آمدند فرزندی امام جواد علیه السلام را انکار کردند، افراد کوچه و خیابان که نبودند برادران امام رضا بودند عموهای امام رضا بودند عموزاده‌ها بودند خب حالا این دلالت می‌کند که نعوذ بالله نعوذ بالله اشکالی در موسی بن جعفر بوده است؟ جعفر کذاب مگر برادر امام حسن عسگری نبود؟ من نمی‌توانم آن چه را که این شخص در ارتباط با خلیفه عباسی انجام میداده

برای شما بیان کنم! اول کاری که کرد آمد اصلا گفت
که برادر من اصلا فرزند نداشته است یعنی اصلا
انتساب امام زمان به برادرش را انکار کرد! بعد هم
خودش را آمد به جای امام زمان علیه السلام جا زد!
بر جنازه امام حسن عسگری این می خواست نماز
بخواند که حضرت آن موقع پنج ساله بودند و آمدند
کنار زدند و گفتند عموجان کنار برو که من لایق ترم
که به این جنازه نماز بخوانم و کنار زدند و خودشان
نماز خواندند.

اینها چه کسانی بودند؟ اینها فرزندان ائمه
نبودند؟ خب حالا فرض کنید که! حالا یک نفر
بلند شود و بیاید و این طور واقعا بی انصافانه و
مغرضانه بخاطر یک قضیه ای، به خاطر یک جریانی
به

خاطر یک مسئله‌ای، بیاید این طوری رد کند!
یک نفر بیاید از آن طرف به خاطر اغراضی، در بعضی
از همین مجلات خارجی، مجلات لبنانی، من
می‌دیدم که یک مقالاتی در آن جا توسط بعضی از
منتسبین به علم، بر علیه مرحوم آقا و کتاب روح
مجرد و اینها نوشته می‌شود و اینها ... در حالی که
دیروز عرض کردم خب همین حضرت آیت الله
خامنه‌ای خب رهبر انقلاب، ایشان یک
فرد عالمی است فرد بیسواد که نیست فرد عالم است
فرد درسخوانده، ایشان خودشان به بنده گفتند که
وقتی کتاب روح مجرد به دست من رسید من این
کتاب را باز کردم و در تمام موارد، در حرکات خودم
این کتاب را می‌خواندم سوار ماشین می‌شدم
می‌خواندم در هواپیما بودم این کتاب را مطالعه
می‌کردم تا این که گذاشتم زمین، یک ایراد هم
نگرفتند. چطور آن وقت یک عالم این طور می‌آید
این کیفیت بیان می‌کند این نحوه بیان می‌کند مطالب
را به این نحو می‌گوید یک نفر از آن طرف می‌آید
می‌گوید بعضی‌ها در روح مجرد یک همچین

چیزهایی را گفتند بعضی کسانی که اصلا عربی نمی فهمند مرحوم آقا هفت سال در نجف بودند این طرز صحبت کردن است؟ التفات می کنید!

لذا این جا است که انسان به این فکر می افتد وقتی که ایشان کتاب وظیفه فرد مسلمان را نوشتند عبارت ایشان برخورد نسبت به این کتاب کاملا نشان دهنده خصوصیات نفسانی افراد بوده نسبت به این جریان. یک مجله ای چاپ شده بود در آن موقع، از ایشان انتقاد کرده بود انتقاد چه بود؟ نگفت ایشان دروغ می گوید نگفت، خب بالاخره دروغ بگوید مشخص است دیگر، به مرحوم علامه طباطبایی آمدند نقل کردند که آقا پشت سر شما این حرفها را می زنند ایشان می گوید اگر مطلب خلاف است بیایند رد آن را بنویسند، این حرف را می زنند یعنی چه؟ خب آقا بیا بگو این مطلب خلاف است این دروغ است. این مطلب خلاف است دروغ است. راجع به نوشته جات بنده هم همین است. بیا فلان جا این مطلب دروغ است، بسیار خب شما دلیل بیاور فلان شخص هم دلیل بیاورد.

نوشته بود در فلان مجله که ایشان آمده
خودش را در مقابل فلان کس مطرح کرده است!
آمده گفته من گفتم، خب چه بگوید؟ بگوید تو
گفتی؟ من گفتم دیگر. من به فلان شخص، به رهبر
انقلاب، به حضرت آیت الله خمینی من نامه نوشتم
و همچنین مطلبی را گفتم، چه جوری بگویم؟ مگر
دیگران نمی گفتند؟ مگر همین مرحوم آقای مطهری
در نوشته جات خودش نوشته که من به آقای
خمینی این را گفتم من به آقای خمینی این مطلب را
تذکر دادم پس ایشان هم آمده خودش را مطرح
کرده، این چه حرفهایی است؟ یعنی چه؟ آن وقت
همین افراد می آیند و می خواهند زمامدار بشوند!
می خواهند مطلب را به دست بگیرند! می خواهند
جامعه را به سوی هدایت ببرند! آیا انسان می تواند
دیگر در این صورت

اعتماد کند؟ می تواند؟ این جا است که مسئله

صدق و مسئله

این عجیب است! روایاتی که مربوط به نفس

و نفسانیات و اینها است خیلی عجیب است! ما

خودمان هم سابق این مطالب را می خواندیم، راجع

به آن هم خیلی صحبت هم می کردیم ولی بعد وقتی

که موقعیت پیش آمد فهمیدیم عجب! ما این مطالب

را اصلا نمی فهمیدیم که چه هست؟ مگر به این

راحتی کسی می تواند از نفس بگذرد؟ مگر به این

راحتی کسی می تواند به مقام اخلاص برسد؟ مگر به

این راحتی کسی می تواند از موقعیت و اینها بگذرد؟

مگر می تواند بگذرد؟

در یکی از جلسات عنوان در آن جا من عرض

کردم که مرحوم نائینی رحمة الله علیه ایشان یکی از

شاگردان مهمش مرحوم شیخ محمدعلی کاظمی بود

که حتی خود ما در درسهایی که داریم در مباحثاتی

که داریم خودمان تقریرات و مطالب ایشان را مطالعه

می کنیم، خب این از شاگردان درجه یک مرحوم

نائینی بود دیگر، ایشان درسهای مرحوم نائینی را

نوشت و ایشان هم امضا کردند تقریر کردند بر آن
یک مقدمه‌ای نوشتند و تجلیل کردند و آن مطالب
ایشان در نجف چاپ شد و مورد استفاده قرار گرفت
تا این که مرحوم آقای خویی، ایشان هم آمدند و
همان مطالب مرحوم نائینی را نوشتند و مرحوم
نائینی هم آمد بر آن هم مقدمه نوشت که بله، مطالب
مطالب مفیدی است و چه هست و چه هست و
ایشان شخص فلان و حائز مقام اجتهاد و مراتب
علمی و کذا و کذا. مرحوم شیخ محمدعلی کاظمی به
خاطر این که نائینی آمده برای مرحوم آقای خویی
نوشته، آمد به او برخورد که با وجود من که آمدم
مطالب شما را تقریر کردم و نوشتم و در معرض قرار
دادم شما به چه حقی آمدی مال مرحوم آقای خویی
را نوشتی؟ و قهر کرد و رفت در کوفه و این قدر در
کوفه بود تا این که مرحوم نائینی از دنیا رفت. یعنی
در درس نائینی و نماز جماعت نائینی شرکت نکرد و
وقتی که ایشان از دنیا رفت می‌آید در نجف، در
مسجد شیخ طوسی درس می‌دهد یک عده از طلاب
کویتی و غیر کویتی می‌آیند پای درس ایشان، خدا

هم این جا بیکار نمی نشیند، شش ماه درس می دهد
یک مرتبه آقا از دنیا می رود.

خب آقا جان برای آقای خویی هم برداشته

مقدمه نوشته، نوشته کهنوشته، طلبه ها مطالعه
می کنند هم نوشته جات شما را مطالعه می کنند هم
نوشته جات او را مطالعه می کنند، مال شما یک
خصوصیتی دارد مال او یک خصوصیت دیگر دارد
مال دیگری یک خصوصیتی دارد همه باید استفاده
کنند یعنی چه؟ این حرفها یعنی چه؟

آمدند به من گفتند که آقا! راجع به مرحوم آقا

یک عده دارند یادنامه می نویسند گفتم خب

بنویسند. گفتند خب چرا شما نمی نویسید؟ گفتم

اسرار ملکوت یادنامه است این خودش یادنامه است

حالا اسمش این است گفتند نه شما بنویسید
که چیز است! گفتم آقا بنده از این کارها بلد نیستم.
بیایند هزارتا بنویسند هر کسی بیاید یک یادنامه
بنویسد، بیایند بنویسند، هر کسی از مرحوم آقا
خاطره‌ای دارد کلام خوبی دارند، صادقانه بنویسد بی
کلک بنویسد بی غلّ و غش بنویسد، بیایند همه
بنویسند، صد هزار تا! همین حضرت آقای خامنه‌ای
خودشان به بنده گفتند، گفتند همان طور که مرحوم
آقا برای استادشان یادنامه نوشتند، روح مجرد، شما
هم برای مرحوم پدرتان بنویسید ما هم گفتیم
ان شاء الله، یک قولی دادیم ولی هنوز موفق نشدیم به
آن کیفیت، البته یک مختصری هست که رفقا و
دوستان اطلاع دارند به نام مهر فروزان ولی به آن
کیفیت که آن اندازه باشد موفق نشدم و خیال هم
می‌کنم ضرورت نداشته باشد با توجه به مطالبی که
گفته می‌شود صحبت‌هایی که گفته می‌شود مسائلی که
مطرح می‌شود، دیگر من نیازی در این مطلب فعلا
البته نیاز مبرمی احساس نمی‌کنم. دیگران هم بیایند
یادنامه بنویسند چه اشکالی دارد؟ صادقانه بنویسند

همه بنویسند.

گفتند فلان کس در طهران در فلان کتابش نوشته من می‌خواهم راجع به ایشان یک یادنامه بنویسم و یک دست نویسهایی پیدا کردم و دارم اینها را جمع می‌کنم. من فقط این را گفتم، گفتم کسی که راجع به ایشان می‌خواهد یادنامه بنویسد باید به خصوصیات ایشان اطلاع داشته باشد، فقط همین را گفتم. بسیار خوب اطلاع داری بنویس، اطلاع نداری بنویس. خوب این طبیعی‌ترین مطلب و بدیهی‌ترین مطلب. اما حالا انسان بیاید نسبت به این مسئله حساسیت به خرج بدهد، نه! یادنامه که راجع به ایشان می‌نویسند باید از قلم من باشد! می‌شود اول ایراد، می‌شود اول اشکال. دیگر این جا با بقیه جاها چه فرقی می‌کند؟ چه فرقی می‌کند؟ چه فرقی می‌کند؟ یک مطلبی در یک جا مطرح بود، یک عده از فضلا آمده بودند یک مجموعه‌جالبی را جمع آوری کرده بودند، من شنیدم یک نفر گفته بود که ما این قدر زحمت کشیدیم حالا این قضیه انجام شده، پس زحمت ما کجا؟ یعنی شما تعطیل کن! خوب اینها

صحیح نیست و این درست نیست.

در دیدگاه عارف تمام مواهب و خیرات از ناحیه خداست عارف خود را نمی‌بیند تا این که روی کار خود و خود حساب باز کند، این است مسئله. ما خود را می‌بینیم و همه مشکلات از این خود پیدا می‌شود حالا که خود را می‌بینیم دیگری در مقابل ما نباید پیدا شود حالا که قرار گرفت من بزن او بزن، من بزن او بزن، من بر علیه، او بر علیه، من بر علیه خلق بیچاره هم همین طور به دنبال. نه! اگر من آدمم و این مطلب را درک کردم این مسئله را متوجه شدم که آن چیز خیری که الان در ذهن من می‌آید و من دارم برای رفقا و دوستان بیان می‌کنم از من نیست از جای دیگر است، این مسئله را اگر من

رسیدم که اصل اول و اولی ترین اصل در
مبانی عرفان و فلسفه متعالیه [این] است که [هر
خیری] از ناحیه پروردگار آمده و از عالم معنا در
نفس نازل شده است و توسط این واسطه دارد به مقام
بروز و ظهور خارجی می‌رسد، این مطلب را اگر من
دریافت کردم دیگر دعوایها همه می‌رود کنار.

من یادنامه بنویسم یا یکی دیگر بنویسد، شاید
یکی دیگر بنویسد از من هم بهتر بنویسد شوخی
نداریم. چند روز پیش بود در قم من یک رساله‌ای
در مورد یک مسئله قصد داشتم در تابستان آتی اگر
خداوند ان شاء الله توفیق داد بنویسم. چند روز پیش
شنیدم یک نفر آمده راجع به این قضیه یک مطلبی
نوشته و آن شخص هم شخص فاضلی است.
شخص فاضل و درس خوانده ای است. گفتم چند
صفحه است؟ گفتند ۲۵ صفحه است گفتم پس
همه مطالب را نگفته است. در عین حال شما آن
جزوه را بیاور اگر من دیدم کافی بود من دیگر
نمی‌نویسم، خوب حالا که دیگر نوشته شده است
می‌روم به یک چیز دیگر می‌پردازم. برای چه؟ چون

حالا من قول دادم به افراد راجع به نوروز قصد داشتم بنویسم حالا چون من قول دادم که این مسئله را بنویسم پس بنابراین نباید به اسم دیگری تمام شود!! عجب! پس ما تا به حال به مردم چه می گفتیم؟ چه می گفتیم به مردم؟ اگر یک نفر و یک طلبه فاضلی آمده و نوشته و از عهده مطلب [برآمده من دیگر چرا بنویسم؟]

کی بود این مطلب را من گفتم؟ نمی دانم دو یا سه ماه پیش بود یا سه یا چهار ماه پیش بود در یکی از همین جلسات عنوان، که مرحوم میرزا جواد آقا ملکیتبریزی ایشان یک کتابی نوشتند یک رساله نوشتند الان در ذهنم نیست راجع به چه [بود] بعد از این که آن رساله تمام شد آن کتاب تمام شد، متوجه شدند که مرحوم فیض کاشانی ایشان هم راجع به این مسئله کتاب نوشتند. هم میرزا جواد آقا مرد عالم مرد فاضل از اولیاء الهی از عرفای واقعی و درست و حسابی، هم مرحوم فیض کاشانی از بزرگان و اولیا و صاحب مراتب علمی، البته مراتب علمی مرحوم فیض از میرزا جواد آقا قویتر بوده است

و داماد مرحوم صدرالمتألهین، ملاصدرای شیرزای. شک می‌کند، شک می‌کند که با وجود این کتاب از مرحوم فیض آیا کتاب خودش را منتشر کند یا نه؟ هر دو راجع به یک مطلب است. شب امام صادق علیه السلام را در خواب می‌بیند از حضرت سوال می‌کند که من کتاب را منتشر بکنم یا نه؟ حضرت جواب نمی‌دهد، جواب نمی‌دهد. یعنی در واقع حضرت یک نوع حیا می‌کنند از این که به او بگویند نه، مال فیض بهتر است چون مال این بهتر [باشد خب می‌فرمایند بهتر است دیگر.] چه اشکالی دارد کتاب فیض از کتاب ایشان بالاتر باشد؟ خب به من چه مربوط است؟ خدا این جور اراده‌اش تعلق گرفته، گرفته که گرفته. الان فرض کنید که اراده خدا تعلق می‌گیرد که اگر یک یادنامه این‌نوشته شود برای مرحوم آقا با این

خصوصیات از آن که من می‌خواهم بهتر
عالی‌تر راقی‌تر جملات بهتر و حالات بهتر، گرفته،
چرا من باید بنشینم و حساب کنم که چون مرحوم آقا
پدر من بوده است و جریانات و مسائل و سایر کارها،
این کار باید به دست من انجام شود؟ این چرا؟ این
مهم است. به این باید فکر کنیم، به این قضیه باید
برسیم، اگر ما این کار را کردیم یک قدم جلو رفتیم
یک قدم حرکت کردیم یک قدم به سمت واقع
[رفتیم] والا نه! در همان جای خود و در همان
محدوده تفکرات خود ماندیم.

من در همین جلد دوم کتاب اسرار ملکوت
مطالبی [را آوردم] شنیدم بعضی‌ها گفتند که چرا
فلانی راجع به فلان شخص یک همچین مسائلی را
مطرح کرده است که موقعیت او پایین بیاید؟ گفتم ما
قصدمان پایین آوردن موقعیت این و آن نبوده است،
ما آن‌چه را که در نظر داریم و در مقابل ما است
مکتب اهل بیت است امام صادق است امام زمان است
این است. با همه شوخی داریم الا در این مورد، با
اینها دیگر ما شوخی نداریم. با این مکتب شوخی

نداریم. آن شخصی که می‌آید در کتابش می‌نویسد ابوحنیفه از مفاخر اسلام است از دیدگاه ما دیگر یک فرد در مراتب عالی از معرفت ولایت نیست. ابوحنیفه دشمن شماره یک امام صادق و امیرالمؤمنین که تا واپسین دم حیاتش از عداوت با امیرالمؤمنین دست برداشت، این می‌شود از مفاخر اسلام؟ نعوذبالله!

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام که بسیار...، از اون شیعه‌ها و از آن مؤمنین قرص و محکم، پابرجا، سلیمان اعمش است منزلش هم در کوفه بود، سلیمان اعمش از اصحاب امام صادق. دارد از دنیا می‌رود دو چشمش هم نابینا بود، ابوحنیفه بلند می‌شود با دو نفر می‌رود در منزل او، نگاه می‌کند می‌بیند که بله! حالش حال مساعد نیست ساعات آخر را دارد [می‌گذراند]. رو می‌کند می‌گوید ای سلیمان خب قبلا بین ایشان ارتباطات بوده شاید یک دوستی هم بوده است ارتباطاتی داشتند اینها می‌گوید من نگران تو هستم که الان داری از دنیا می‌روی و می‌ترسم در آن دنیا برای تو

مشکلاتی پیدا شود من از باب شفقت و لطفی که نسبت به رفیقم دارم نسبت به صدیقم دارم می‌خواهم مطلبی را به تو بگویم گفت بلند شو بگو بینم، گفت این روایتی که تو آمدی راجع به علی نقل کردی که علی قسیم جنت و نار است و به آتش می‌گوید بگیر این را و به بهشت می‌گوید بپذیر این را؛ این روایت را بیا رد کن، این را انکار کن! تو دیگر داری از دنیا می‌روی. یعنی ببینید این تا موقع مردن دست از دشمنی با امیرالمؤمنین بر نمی‌دارد التفات می‌کنید! آن وقت این می‌شود از مفاخر اسلام!

سلیمان اعمش می‌گوید خب این مسئله را که من می‌خواهم بگویم درست است، بله، این مسئله [را که] می‌خواهم بگویم خوب است در جلوی جماعتی این را بگویم که همه بشنوند، این خوشحال

می شود خیال می کند نمی داند چه کلاهی دارد سرش می رود! می آیند جمع می کنند افراد را، مجلس هم پر می شود، چشمش هم که نمی بیند می گوید نشستند؟ یکدفعه همه مردم می گویند بله بله نشستیم، می گوید من را بنشانید، می نشانند، چشمش نمی بیند، می گوید شنیدم از فلان کس شنیدم از فلان کس که او شنید از رسول خدا که گفت در روز قیامت آن وقتی که مقام میزان و صراط است یا علی تو را می آورند و تو به دشمنانت می گویی، ای آتش اینها را بگیر و آتش آنها را می گیرد و تو به بهشت می گویی که دوستان خودت را بگیر. و همه را در آن جا عرض می کند. من یک عمر دم از ولایت علی و اینها زدم و این چندساعت عمر می خواهی بیایی من را گمراه کنی، بلندشو برو بیرون از منزل من و! آبروی او را برد و خودش و فلان، آن هم بلند شد و گفت چیزی از اینجا گیر ما نمی آید. مفتضح شد ابوحنیفه و رفت. و بعد از چندساعت هم [سلیمان] به رحمت خدا رفت این ابوحنیفه می شود از مفاخر اسلام! مشکل ما این است.

ما با امام صادق طرفهستیم نه با زید و عمر و
بکر و خالد و افراد معمولی، افرادی که اینها ما
با امام رضا طرفهستیم ما با امیرالمؤمنین طرف
هستیم با امام زمان طرفهستیم این است مسئله.
یک همچین مطالبی در نوشته جات علامه طباطبایی
نیست یک همچین مطالبی در نوشته جات مرحوم
قاضی نیست یک همچین مطالبی در نوشته جات
مرحوم آقا نیست چرا نیست؟ چون اینها عارف
هستند. اینها عارف به ولایت هستند اینها عارف به
توحید هستند اینها عارف به حقایق هستند.

خب حالا چرا شما در کتابتان جوری نوشتید
که موقعیت علمی فلان شخص یک قدری پایین
بیاید؟ خب پایین بیاید که پایین بیاید. خب مگر قرار
بر این است که خلاف گفته شود؟ مگر قرار بر این
است که ما مجسمه سازی کنیم؟ ما مجسمه بتراشیم؟
نه! قرار بر این نیست. قرار بر این است که آن چه را
که از امام علیه السلام به ما می رسد همان طور بیاییم
بگوییم، کم نکنیم زیاد نکنیم او را نیاراییم از او کم
نگذاریم مطابق با زمان و محیط و خصوصیات و

اینها، این کار را انجام ندهیم. شعیه امیرالمؤمنین
شیعه‌ای است که بیاید مطلب را بگوید و حق را برای
مردم بیان کند حالا از این هزار نفری که این جا
نشستند دو نفر بروند گوش بدهند بقیه نروند گوش
بدهند. پرونده افراد که به دست من نیست. من
خودم یک پرونده دارم و مسئولیت آن با خودم است.
مرحوم پدر ما در همان سال آخر که از دنیا رفت همه
دوستان مشهد را جمع کرد گفت رفقا بدانید من
مسئولیت هیچ کس را نمی‌پذیرم من پرونده خودم را
دارم و وظیفه دارم بر این که به اعمال خودم برسم.
یک وقت نیاید بگویید در روز قیامت که ما انداختیم
مسئولیتمان را بر گردن شما و بروید هر کاری بکنید،
خودتان می‌دانید خودتان می‌دانید. من به

اندازه کافی حالا مطالبی دارد نمی دانم دوستان
احتمالا، نمی دانم در کدام یک از نوشته جاتم
شاید این مطلب را آورده باشم یا گفته باشم من به
اندازه کافی خودم بار دارم که بردارم دیگر نمی توانم
بار دیگران را بردارم. حالا ما می آییم در یک همچنین
موقعیتی خودمان را قرار می دهیم و بعد بار را
می اندازیم و خیال می کنیم مسئله تمام است، نه این
طور نیست.

راه خدا راه استقامت است مطلب گفته
می شود و گفته شده است، چه در صحبتها چه در
نوشته جات چه در ارتباطات و چه در نامه و پاسخها،
مطالب مطرح می شود و گفته شده است. دیگر باید
خود انسانهت داشته باشد و به آن مطالب توجه
کند. می گویند که آقا! شما مطلب را گفتید فلان
شخص خیلی به این مسئله توجه نکرد! به من چه که
نکرد؟ تذکری بدهید گفتم بنده تذکر نمی دهم. بنده
در آن وضعیت و موقعیت نیستم که بخواهم تذکر
بدهم. بله یک وقتی یکانحرافی می خواهد پیش
بیاید، همه رفقا و دوستان دیدند، من در مسائل

انحرافی با کسی شوخی ندارم ولی نسبت به مطالبی که مطرح می‌شود در این جا، ما خودمان از من و سایر افراد و رفقا و دوستان، خودمان باید نسبت به آن وضعیت و موقعیت و خصوصیات که مطرح می‌شود خودمان باید اهتمام داشته باشیم خودمان باید پیگیری کنیم خدا که باکسی رودر بایستی ندارد. جلو بیای رفتی. راجع به رفت و آمدها راجع به خروج از منزل راجع به این طرف و آن طرف راجع به شرکت در کلاس در جلسات راجع به کیفیت ارتباط کیفیت اطاعت از شوهر کیفیت تربیت کیفیت، [در] تمام اینها مطالب گفته شده است و بیش از میزان لازم هم گفته شده است.

حالا می‌گویند بعضی‌ها عمل نمی‌کنند خوب نکنند. من در مقام بیان، آنچه‌که تکلیف و وظیفه دارم نسبت به مسئله نباید کم بگذارم، آن چه را که شنیدم و مسئولیت آن بر عهده هر کسی که گفته، بزرگان مطلب را گفتند بنده هم همان را می‌گویم، خیانت در نقل مطلب نکنم کم و زیاد نکنم به خاطر شرایط خودم و محیط و اجتماعیات و شخصیت

خودم یک مسئله را بالا و پایین نبرم خیلی هنر کردم
خیلی کار کردم. این مسئله آن چه است که مربوط به
بنده است و اما بقیه خب این یک مسئله واضح
است دو دو تا چهار تا، همان طور که نسبت به مسائل
ضروری و نسبت به مسائل شخصی ما کمال اهتمام
را داریم و کمال دقت را داریم و کمال توجه را داریم
و موشکافی می کنیم و مته می گذاریم، این جا کم
نشود آنجا کم نشود مثلا سر سفره این باشد آن نباشد
این همین طور نسبت به مسائل راه و مسائل و
تکالیفی که مطرح می شود مطلب به همین کیفیت
است. کم گذاشتیم کم گیرمان می آید اهتمام داشتیم
زیاد گیرمان می آید. خدا هم با کسی شوخی ندارد.

عرض کردم خواست به همه بگوید من خدا هستم برای من امام و غیر امام فرق نمی کند امام بالاترین فرد دنیا است اما دیدید پسر امام از خود امام منحرف شد دیدید عاقبت آنچه شد! ابوبکر را دیدید، پسر از او [ولی] از او فاصله گرفت شد فرزند علی، می گفت به محمد بن ابوبکر نگوید محمد بن علی بگوید. واقعا از افتخارات اسلام محمد بن ابوبکر بوده است از افتخارات بوده است که امام رضا علیه السلام وقتی که شیعیان امیرالمؤمنین سه یا چهار تا را می شمارند در یک روایتی یکی از آن چهار یا پنج تا را می گویند محمد بن ابوبکر. امام رضا می گوید شیعه امیرالمؤمنین محمد بن ابوبکر بوده است و بالاخره در راه ولایت امیرالمؤمنین هم شهید می شود و ان استقاموا علی الطریقه باید استقامت کرد.

باید ایستاد به این که دو یا سه روز می گذرد و برای انسان قدری حالت عادت پیش می آید، انسان باید غلبه کند نباید بگذارد این که حالت عادت از تصمیم، او را نسبت به راه باز بدارد. به من می گویند

آقا ما چیزی ندیدیم! مگر قرار بود چیزی ببینید؟ مگر
قرار بود؟ بنده الان دارم به شما می گویم این
طور نیست که هر شب خواب بینم و فلان و ملائکه
من را بالا ببرند جبرئیل من را زیر پرش بگیرد بنده
از این حرفها خبر ندارم گاهی اوقات خواب می بینم
گاهی نمی بینم، خلاف انجام بدهم اثر گناهش را
می بینم، درست انجام بدهم اثرش را می بینم.
نورانیت را احساس می کنم ظلمت را احساس می کنم
مثل سایر افراد، من مثل شما، شما هم مثل من، هیچ
تفاوتی نمی کند این که می گویم تفاوتی نداریم
شوخی نمی کنم خدا شاهد است که آن چه را که
می گویم از صمیم قلب و واقعیت را دارم می گویم.
رفقا و دوستان بدانند انتساب من به مرحوم آقا در
روز قیامت به اندازه سر سوزنی دست مرا نخواهد
گرفت مگر عمل من، ببینید! حرف آخر را زدم. به
اندازه سر سوزنی دست مرا نخواهد گرفت مگر عمل
خود من، این است مطلب.

خب این مطلب، استقامت می خواهد یعنی

فراز و نشیب زندگی [را] انسان باید تحمل کند

ناراحتی و خوشی را باید تحمل کند. بعضی خیال می‌کنند همین که آمدند وارد سیر شدند تمام قرضهای ایشان داده می‌شود تمام گرفتاریهای ایشان حل می‌شود تمام دردهای کمرشان همه درست می‌شود سن شصت سال و هفتاد سال مثل یکدانه فرض کنید که جوان بیست ساله می‌شود نمی‌دانم تمام قوا دوباره برمی‌گردد، نه! این طور نیست. هر شخصی در این دنیا یک پرونده‌ای دارد از اول پرونده شروع می‌کند به نهایت می‌رسد. در این پرونده غم هست خوشی هست قرض هست ادای قرض هست سهل است قبض هست گرفتاری است غیر گرفتاری هست ناراحتی هست، ناراحتی داخلی، ناراحتی بازن هست با بچه هست با فامیل شوهر با فامیل زن، همه چیز هست.

بسیاری از این نامه هایی به من داده می شود
نمی دانم ما با فامیل شوهر چه کنیم؟ ما با فامیل زن
چه کنیم؟ ما چه کنیم؟ باباجان چه کنیم چه کنیم
نداریم، همه جا هست بنده هم شاید داشته باشم
بیشتر از شما، چیزی نیست که انسان بخواهد
گرفتاری در زندگی همه هست شما خیال می کنید
ائمه نسبت به مسائل داخلی گرفتاری نداشتند؟
نداشتند؟ همین امام حسن زنج او را نکشت؟ همین
امام جواد علیه السلام زنج [ایشان را] نکشت؟ خب
این دو تا امام را که می دانیم دیگر. از آن طرف امام
حسین از این نقطه نظر شانس آورد. حضرت سه تا
زن داشت یکی از یکی بهتر. یکی رباب بود یکی
حضرت لیلا مادر حضرت علی اکبر. [ارباب] آن که
اصلا ایستاد در کربلا یک سال و گفت من از کربلا
نمی روم. اما این طور نبود که بقیه ائمه همه شانسان
مثل شانس امام حسین بوده، نه بابا! خدا میداند از
دست این زنهایشان چه کشیدند؟ این طور نبوده
قضیه.

در عین حال امام هم بودند در عین حال

می توانستند بهترین وضعیت را برای خودشان ایجاد کنند. از همه بدتر همین پیغمبر ما، از همه مظلومتر همین پیغمبر ما بود، در این وضعیت خدا مبتلایش کرده بود به یک عایشه و به یک حفصه‌ای که شوهر برایش پیدا نمی‌شد، پیرمرد صد ساله نمی‌آمد او را بگیرد، آمد او را بست به پیغمبر که یا رسول الله برای این شوهر پیدا نمی‌شود، حضرت خجالت می‌کشد سرشان را پایین می‌اندازد عرق می‌کند آخر چه بیاید بگوید؟ چه بیاید بگوید؟ باید بیایی این کار را بکنی. حالا بعد گرفت، آرام بنشین در خانه، می‌آید تهمت می‌زند به پیغمبر، تهمت زنا می‌زند به زن پیغمبر، همین‌ها! پیغمبر که نمی‌تواند اینها را طلاق بدهد، رد کند، مجبور است در خودش بریزد ناراحتی بکشد پیغمبر است! یک جریان اجتماعی را دارد هر کاری را نمی‌تواند بکند، آن پیغمبری که / من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان / قال و مقال عالمی / می‌کشم از برای تو / حالا آمده گرفتار یک همچین عفریطه‌هایی شده و باید هیچی نگوید و صبر کند و سرش را بیاندازد پایین.

ائمه قرض داشتند ائمه مريض می شدند ائمه
نمی دانم یسر داشتند ائمه دوران حصر داشتند.
جاسوس می گذاشتند دور و بر خانه ائمه کی می رود
کی می آید؟ حق بیرون آمدن از منزل را نداشتند حق
نداشت کسی برود آن جا. امام هادی و امام حسن
عسگری را آوردند در واقعا انسان خجالت می کشد
بگوید این امام را از مدینه می آورند و در بدترین
جایی که حتی فقیرترین و بدبخت ترین افراد را در
آن جا اسکان نمی دهند، به خاطر اهانت به امام،
می آیند آن جا اسکان می دهند! همین امام هادی امام
علی النقی امام حسن عسگری، اینها همه این چیزها
را داشتند ولی در عین حال هم پرونده ایشان را طی
کردند حرکت کردند و رفتند جلو. انسان باید به
مقتضای عقل تدبیر مشورت، با این طرف و با آن
طرف،

با رفتار با برخوردار با آن چه را که صلاح
استانجام بدهد و بگذرد.

اگر یک روزی به این انتظار بنشینیم که
سلوک بخواهد زندگی ما را به روالی دریاورد که نه
قرضی داشته باشیم همه با ما خوب باشند همه محب
ما باشند همه عاشق ما باشند همه دیگر واله ما باشند
هر چه می‌گوییم بپذیرند هر چه می‌گوییم گوش
بدهند ملائکه و فرشتگان و جن و ملک همهدر
اختیار ما باشند، این آرزو را به گور خواهیم برد!
همچنین روزی نخواهد آمد! نخواهد آمد!
می‌خواهید امتحان کنید؟ امتحان کردید. امتحان
کردیم و هیچ چیزی هم، خودمان هم امتحان
کردیم. بلاخره یک روزی می‌آید که روزگار برای
انسان مطلب را روشن می‌کند که این خبرها هم
نیست.

سالک راه خدا فردی است که نسبت به مشیت
الهی تسلیم است نسبت به مشیت الهی خاضع است
نسبت به مشیت‌الهی سرتسلیم فرود می‌آورد و هر چه
را که خدا برای او خواست او را می‌پذیرد گرچه

مشکل است، انکار نمی‌کنم سخت است، بالاخره سوزن خوردن با حلوا چشیدن فرق می‌کند ولی اگر انسان در این صبر کند شیرینی به دست می‌آورد که از آن حلوا شیرین تر است. سخت است باید این سختی را تحمل کند و جریان را به خدا بسپارد و طبق تکلیفی که برای او است عمل کند. آن وقت دیگر خیلی راحت می‌شود و خیلی بهتر می‌تواند مسائل را بگذراند. خب اینها یک مطالبی بود که خدمت دوستان لازم دیدم که عرض کنم.

عرض کنم راجع به نوشته جاتی که قبلاً [رسیده] سعی می‌کنم به اختصار پاسخ بدهم گرچه بعضی از این سوالها که امروز نگاه می‌کردم دیدم یک قدری جای سوال هم دارد، اگر رسیدیم به سایر نامه‌ها می‌پردازیم و الا انشاءالله در جلسه‌آتی به سوالات دوستان پاسخ می‌دهیم انشاءالله

بسمه تعالی! بسمه تعالی چیست؟ بسم الله الرحمن الرحيم بنویسید. در بعضی مواقع در محاسبه افعال و اعمال، پیش می‌آید که بعضی از اعمال را فراموش می‌کنیم لابد منظور ایشان این است که در

محاسبه فراموش می کنیم که چکار انجام دادیم و در ایام دیگر و اوقاتی غیر از آن، این اعمال فراموش شده به یاد می آید و آن گاه فکر را به خود جلب می کند. آیا این امر نقص و نقصان در محاسبه ما است؟

جواب: نه این یک مسئله عادی است. خب انسان جایز الخطا است مخصوصا این که فراموشکار هم باشد. در بعضی از موارد این اعمالی را که از او سر می زند خب به یاد نمی آورد، محاسبه ای که در شب می گویند و قبل از خواب می گویند. اگر انسان احساس کند که خطایی از او سر زده هر وقتی که به یاد آمد استغفار می کند و بنا را بر ترک می گذارد نه صرف یک لغغه لسان، هیچ ایرادی ندارد.

سؤال: با توجه به این مسئله که پس از انجام

فعل صورت برزخی آن به همراه فاعل می ماند در صورتی که آن فعل معصیت بوده باشد در صورت توبه و انابه به درگاه باری تعالی آیا آن صورت برزخی بر جای خود خواهد ماند یا خیر؟

جواب: ببینید یک توضیح مختصری من در

اینجا بدهم هر چیزی را که انسان انجام می دهد یک حالتی دارد حالت برزخی او است که آن حالت برزخی یا جنبه کدورت دارد یا جنبه روحانی دارد.

کلام راستی که انسان می گوید آن کلام راست یک جنبه برزخی دارد یک حالت نورانی دارد دروغ اگر

بگوید یک حالت کدورت دارد. این ضبط ها فقط صحبت مرا می توانند ضبط کنند اما جنبه برزخی او را دیگر این دستگاهها نمی توانند ضبط کند. این

جنبه برزخی همراه با نفس خود من، این می ماند و نفس انسان از این نقطه نظر مثل یک مایعی می ماند

که این مایع را شما در هر قالبی قرار بدهید به همان قالب شکل می گیرد. الان این آبی که در این تنگ آب

وجود دارد شکل این آب مطابق با شکل همین تنگ

است یعنی این قسمت بالا تنگتر قسمت پایین یک قدری وسیعتر، به این کیفیت. اما این آبی که الان مشاهده می‌کنید به عکس این، قسمت بالا وسیعتر و قسمت پایین تنگتر است و خود آب از خودش نقشی ندارد. طبق آن قالبی که این آب را در آن قالب می‌ریزیم این آب هم صورت پیدا می‌کند. یا این که فرض کنید که اگر شما یک قطره در آن بریزید قرمز رنگ آب به رنگ قرمز درمی‌آید بعد یک قطره جوهر سبز بریزید آب سبز می‌شود به همین ترتیب.

پس بنابراین نفس انسان از این نقطه نظر استعداد است که به واسطه آن صوری که کارها بر اساس نیت بد یا نیت خیر، انجام می‌گیرد آن استعداد را به صورت یک فعلیت خارجی یعنی نفسانی درمی‌آورد آن صورت برزخی نفس انسان را تغییر میدهد. لذا شما وقتی که دارید با کسی صحبت می‌کنید می‌بینید صورت او صورت نورانی است یک مرتبه یک دروغ می‌گوید تا یک دروغ گفت می‌بینید یک تغییری پیدا کرد این تغییر به خاطر دروغی است که گفته است بعد یک مرتبه متوجه می‌شود و

استغفار می کند و حالت انابه برای او پیدا می شود
می بیند عوض شد. ببینید! در عرض یک دقیقه یک
شخص از یک صورت برمی گردد به صورت دیگر و
بعد برمی گردد به صورت سوم. به خاطر سه حالتی
که برای او پیدا می شود. تمام کارهایی را که انسان
انجام می دهد، این صورت برزخی، نفس او را مطابق
با خودش تغییر می دهد تحول می دهد و به یک
دگرذیسی آن نفس را برمی گرداند. افرادی که اهل
خبره هستند اهل اطلاع هستند تشخیص می دهند
افرادی که اهل اطلاع نیستند تشخیص نمی دهند لذا
باطن بین افراد خاصی هستند.

این جا است که می‌گویند انسان به هر کسی
نباید توجه کند. ممکن است انسان یک ظاهر
آراسته‌ای ببیند ولی در واقع آن ظاهر آراسته یک باطن
خبیث و شیطانی و پست و رذلی را در درون خود
حفظ کرده، آن باطن را کسی تشخیص نمی‌دهد آن
باطن را کسی تشخیص نمی‌دهد.

یکی از اقوام خدا رحمتشان کند مرحوم
پدربزرگ ما یعنی پدر مادری ما، پدر والده ما، مرد
خوبی بود سالم بود از علما بود از صلحا بود از زهاد
بود. [به] این سفرها هم زیاد می‌رفت، سفر کربلا و
.... این قضیه را خود مرحوم آقای حداد نقل کردند،
من از مرحوم پدرم هم با یک تفاوتی و توضیحی در
یک جای دیگر شنیدم. ایشان در مسجد کوفه که
بیتوته کرده بود یک شخصی با عمامه سبز و ردا و
خلاصه ظاهری آراسته، ایشان را متوجه می‌کند و
جلب می‌کند. خیال می‌کند این امام زمان است که
در مسجد کوفه آمده است. می‌رود [پیش] او
می‌نشیند صحبت می‌کند و او هم او را راه نمی‌دهد،
این تقاضا می‌کند آن نمی‌پذیرد خلاصه خیلی مدتی

...! بعد ایشان می آید در کربلا و این مطلب را ب [۱]
آقای حداد مطرح می کند که آقا من امام زمان را در
مسجد کوفه دیدم، ایشان می گوید امام زمان مسجد
کوفه چکار می کند؟ می گوید نه آقا من دیدم. ایشان
فرمودند آقا برو پی کارت! می گوید آقا من دیدم،
یقین دارم شما بیاید ببینید. ایشان می گویند بسیار
خب حالا که می رویم دست خالی نباشیم یک جعبه
شیرینی هم برای امام زمان بخریم! و می آیند در
کوفه، می روند قنادی، آقای حداد یک جعبه شیرینی
یک کیلویی نیم کیلویی خلاصه برای این امام زمان
خیلی نمی شود پول داد! خلاصه باید انسان فکر
جیبش هم باشد! خلاصه یک کیلویی مثل این که یک
چیزی می گیرند. می گویند خب حالا برویم. می آیند
و وارد مسجد کوفه می شوند با دو یا سه نفر دیگر،
می روند کنار آن حجره در می زنند، می بینند باز
نمی شود دوباره در می زنند. این شخص خودش در
را باز می کند نگاه می کنند می بینند که آن شخص کنار
سجاده نشسته و مشغول توجه است حالا با کی دارد
توجه می کند خدا می داند؟! تا آقای حداد چشمشان

به این می‌افتاد می‌گویند این امام زمان تو است؟
این امام زمان تو است؟ برگردیم. برمی‌گردند.

مدتی نمی‌گذرد مدتی نمی‌گذرد که صدای
زنای محصنه این شخص التفات کردید در بغداد
می‌پیچد! در بغداد! این قدر!...! حالا این را کی
می‌فهمد؟ این را آقای حداد می‌فهمد که در پس این
سجاده‌ننگین به باطن و جاذب و رنگین به ظاهر، چه
نهفته است؟ در پی این عمامه و ریش و محاسن و
ظاهر آراسته چه مسئله‌ای قرار دارد؟ این راهر کسی
که نمی‌تواند تشخیص بدهد. فقط اولیای الهی
متوجه این مطلب می‌شوند.

خب اگر انسان واقعا توبه کند و انابه کند آن
صورت برزخی برمی‌گردد، صورت نامناسب و قبیح

و تبدیل به صورت مستحسن و جاذب می‌شود. لذا بزرگان فرمودند مراقبه فقط این نیست که انسان شرط کند. در هر حالی و در هر وضعیتی انسان باید حالت مراقبه و توجه را داشته باشد تا این که خدای نکرده آن صورت نفسانی او به جای این که به سمت کمال برود افول پیدا نکند و به سمت نزول نیاید.

سؤال: اگر به اضطرار و بنا به دلیل مشکلات مالی و بیکاری همسر، مجبور به کار بیرون شویم و مدیریت بعضی قسمت‌ها را داشته باشیم تکلیف چیست؟

جواب: کار در بیرون همان طور که عرض کردم نفس خود کار ایرادی ندارد و انسان باید به این مسئله برسد که آن عملی را که می‌خواهد انجام بدهد آن عمل چه صورتی دارد؟ آیا ضرورت دارد یا ضرورت ندارد؟ ارتباط با مرد هست یا نیست؟ کاری را که می‌خواهد انجام بدهد چقدر متوجه خودش است و چقدر پراکنده می‌شود؟ و خود انسان می‌تواند تشخیص بدهد که این عمل برای او مفید

است یا نیست. پس بنابراین می‌توانیم بگوییم اگر ضرورت داشته باشد در حد ضرورت و به میزانی که انسان بتواند خود را حفظ کند و از برخورد با نامحرم دوری کند می‌توانیم بگوییم اشکالی ندارد

سؤال: با توجه به صحبت نوارهای اخیر عنوان بصری حضرت‌عالی بنابر این که تلفظ مالک یوم الدین غلط است و باید ملک یوم الدین در نماز گفته شود می‌خواستم بدانم اگر احیاناً در جایگاهی برای نماز قرار می‌گیریم که پیش‌نماز این مسئله را رعایت نمی‌کند تکلیف ما چیست؟ آیا نماز را فرادی نیت کنیم یا جماعت؟

جواب: نه اشکال ندارد، نماز امام جماعت هم که مالک یوم الدین بگوید چون بر اساس نظر خود یا مرجع تقلید خودش است اشکال ندارد و بهتر است انسان به جماعت بخواند

سؤال: این حقیر حدود پانزده سال پیش استخاره‌ای برای جابجایی از شهرستان به طهران انجام دادم که خیلی بد آمد ولی با تحقیق، برخلاف استخاره انجام دادم و الان هر وقت اتفاق بدی برای

خانواده به وجود می‌آید خود را مقصر دانسته و یا منتظر اتفاقات بد هستم و همین مسئله فکر مرا دائم مشوش کرده است خواهش می‌کنم جواب بنده را بدهید.

جواب: خب خودتان انجام دادید وقتی که کسی مخالفت با استخاره بکند طبعاً این تبعات را هم دارد

سؤال: ما چند [بار] که به حرم امام رضا علیه السلام مشرف شدیم برای نماز مغرب و عشا تقریباً بیست دقیقه نماز را به تأخیر می‌انداختیم تا نماز را به جماعت بخوانیم. خواستم بدانم کار اشتباهی کردم یا نه؟

جواب: بله اشتباه است باید نماز را در اول

وقت خواند

سؤال: آیا کسی از استدراج می‌تواند خود را

نجات دهد با اعمال؟

جواب: بله. استدراج عبارت است از عقوبت

الهی که شامل حال معاندین می‌شود. استدراج شامل

حال هر کسی نیست اگر در مقام عناد نباشد و عمل

خلافی انجام بدهد خدا با گوشمالی او را متوجه

می‌کند، با یک ضیعی با یک مرضی با یک گرفتاری

با یک فشاری با یک مسئله‌ای او را متوجه می‌کند و

این گرفتاری و فشار از نعمتهای الهی است. ولی اگر

فرد معاند باشد و بخواهد در مقابل خدا کبريائیت به

خرج بدهد و عناد به خرج بدهد این مشمول

استدراج می‌شود این همان است که می‌گویند چوب

خدا صدا ندارد یعنی شخص بدون این که خودش

متوجه بشود یک مرتبه همین طور کم کم کم کم کم

می‌آید پایین می‌آید آن حال خودش را از دست می‌دهد

تا جایی که دیگر نمی‌تواند به گذشته برگردد این را

می‌گویند استدراج. اما اگر یک فردی احساس کرد

که حال سابقش را ندارد این یک نعمت الهیاست که متوجه بشود و به خود بیاید و بتواند که گذشته را جبران کند و نسبت به مسائل آتیه و مستقبل فکر دیگری بکند

سؤال: لطفا بفرمایید اگر در منزل مرتب دخترم موسیقی می شنود تکلیف چیست؟ با اعتراض روترش می کند و عصبی می شود تکلیف چیست؟

جواب: موسیقی حرام است و در این شکی نیست. انسان باید با اخلاق و رفتار خوب امر به معروف و نهی از منکر کند البته کوتاه آمدن غلط است ولی رفتار هم باید رفتار مناسبی باشد تا این که بهتر بتواند مؤثر باشد در آن مسئله. و اگر نسبت به این مسئله دید که باز مطلب تغییر پیدا نکرد باید در رفتار خودش تغییری بدهد که افراد در منزل متوجه بشوند که انسان از کارهای آنها رضایتی ندارد و بی تفاوت انسان از این مطالب نمی تواند بگذرد

سؤال: آیا رد مظالم، یعنی پولی به این نیت دادن، در رفع کدورت یا آثار ناشی از حق الناس مؤثر است؟

جواب: بله

سؤال: اگر بچه را برای تربیت انسان تنبیه کرد

در صورتی که واقعا جسور شده است و بی تربیتی می‌کند آیا اشکال دارد؟

جواب: تربیت باید متناسب [با] حال و وضع

خود بچه باشد در هر موقعیتی که هست تربیت برای او لازم است.

سؤال: در یک صندوق قرض الحسنه شرکت کردم و هر ماه مبلغی را می‌پردازم و به نیت رفتن به مکه، این پول را می‌گذارم ولی نمی‌دانم آیا به این پول خمستعلق می‌گیرد یا نه؟ چون معلوم نیست چه موقعی به نام من درمی‌آید و حدود چهل ماه طول می‌کشد [چون ممکن است] پول نفر آخر به اسم من درآمد، ولیکن در دست من نبوده که [از] آن استفاده کنم و پول من در گردش بوده است من نمی‌دانم وضعیت من چگونه است؟

جواب: بله به این نحوه پول گذاشتن خمس

تعلق می‌گیرد

سؤال: با سلام و آرزوی سلامتی و ...، من در خانواده از نظر اعمال سلوکی بسیار تنها هستم خانواده بسیار خوبی دارم که انگار خداوند تمام نعمات خود را بر من عطا کرده، خب ان شاء الله که همیشه به این کیفیت باشد، همسر خوب و معتقد و فرزندان خوب و خوشبخت ولی از نظر ظاهر شریعت را رعایت نمی‌کنند، نمی‌دانم به فکر خود و مراقبه خود باشم یا به فکر دعا و نصیحت آنان،

وضعیت من چیست؟

جواب: انسان باید نسبت به هر دو قیام کند هم مراقب خود باید باشد و هم نسبت به آن محیط، قو انفسکم و اهلیکم نارا، انسان نمی تواند نسبت به اطراف بی تفاوت باشد.

سؤال: دو دختر من ازدواج کردند ولی دختر دوازده ساله دارم تمنا می کنم که راهنمایی کنید.

جواب: این مطالبی را که خدمت شما عرض کردم به همین کیفیت است. انسان نسبت به آن چه را که می شنود نمی تواند بی تفاوت باشد و باید نسبت به اطرافیان هم این مطلب را در نظر بگیرد.

سؤال: با توجه به این که همواره نیمی از کره زمین در وضعیت روز و نیمی دیگر در وضعیت شب قرار دارد و علاوه بر آن حتی در نیمی که شب است دوازده نصف النهار وجود دارد که فاصله ابتدا و انتهای آن یک ساعت است و از طرفی با توجه به این که شب قدر شبی است برای تمام عالمیان و دنیا، چگونه می شود که همه شب قدر داشته باشند؟ آیا این شب برای هر ناحیه جغرافیایی وقتی مجزا از

شب قدر دیگران است؟ پس زمین چند بار در سال

شب قدر را تجربه می‌کند؟

جواب: ببینید مسئله شب قدر عبارت است

از موقعیت نزول مشیت الهی در این وضعیت

بخصوص و در این ماه بخصوص و در وقت

بخصوص. یعنی اراده و مشیت پروردگار تعلق

می‌گیرد که آن جنبه روحانی و جنبه ملکوتی عالم

ملکوت که مدبّر و مقدرّ و تقدیر کننده مسائل عالم

ماده است آن جنبه ملکوتی در یک وقت در خارج

ظهور پیدا کند. آن جنبه ملکوتی ثابت است و جودش

در خارج مربوط به زمان است همان طوری که وجود

پیغمبر و ائمه علیهم السلام قبل از خلقت عالم،

اینها در عالم بالا و در عالم ارواح تحقق خارجی و عینی داشته است، خارجی نه به معنای خارج یعنی دنیا، یعنی واقعا وجود خارجی داشته است و وجودش وجودتخیلی نبوده است وجود واقعی بوده است. اما وجود خارجی این نفوس قدسیه محتاج به گردش شب و روز و رسیدن به سال فرض کنید چندم عام الفیل است، باید این شبانه روز بگردد تا این که آن صورت ملکوتی در نزول خارجی خودش مصادف با این موقعیت و مصادف با این برهه شود. نسبت به سایر افراد هم مطلب همین طور است. همین طور مسئله شب قدر یعنی شبی که تقدیرات و مشیت الهی برای هر شخصی در سال آینده تقدیر می شود. این عبارت است از نزول آن حقیقت در این عالم که مصادف می شود با یک همچنین وقتی یعنی با یک همچنین وضعیتی که زمین فرض کنید که من باب مثال بیست و دو روز دور خودش گشته است و گشتن زمین بیست و دو روز دور خودش این اختصاص به شب و روز ندارد یعنی ما در قطب شمال باشیم در آن نیم کره بالا،

شش ماه شب است شش ماه روز است یا در نیم کره پایین باشیم حتی در هر جا باشیم که اصلا شب نباشد فرض کنید که در آن ممالک اسکاندیناوی کشورهای نروژ و امثال ذلک که فقط خورشید می آید و یکی دو ساعتی در آن فصل زمستان از کنار افق می گذرد و حالت عصر و غروب مانند را دارد و دوباره به غروب می رود یا فرض کنید که در ممالک جنوب واقعا در ضلع جنوبی یعنی جنوب دریای آتلانتیک یا در بالا که اقیانوس منجمد شمالی در آن قسمت بالای سبیری و آلاسکا و آنجا قرار دارد در آن جا هم بالاخره زمین بیست و چهار ساعت بیست و دو ساعت دور خودش می گردد برای این که فرقی نمی کند پس بنابراین در گردش به دور زمین هیچ فرقی نمی کند چه ما در بالا و پایین باشیم چه در خط استوا در وسط قرار بگیریم از این نقطه نظر فرقی نیست.

همین که زمین بیست و دو روز دور خودش گشت آن حقیقت ملکوتی در خارج ظهور می کند چه شب باشد چه روز حالا اگر فرض کنید که در

یک جا باشیم روز باشد اصلاً شش ماه روز باشد این
جا چه می‌گوییم؟ پس شب قدر نداریم؟ نه! یعنی در
همان موقع که برای سایر افراد شب قدر می‌آید در
همان موقع برای ما ولو این که روز هستیم برای ما
شب قدر است شب قدر است. یا این که فرض کنید
که یک مثال دیگر، می‌گویند کسی که از دنیا برود
شب اول نکیر و منکر می‌آیند حالا اگر فرض کنید
که یک نفر در جایی از دنیا رفت که سه ماه روز است
خب نکیر و منکر سه ماه دست روی دست
می‌گذارند تا این که فرض کنید که زمین برگردد؟ نه!
آنها می‌آیند کارشان را انجام می‌دهند، همان موقع.
شبی که مربوط به عالم مثال است همان موقع برای
او در همان وضعیت بروز و ظهور پیدا می‌کند و دیگر
نکیر و منکر که به صورت مُلکی و صورت خارجی
توجه ندارند، التفات کردید!

پس بنابراین شب قدر عبارت است از یک
واقعتی که این واقعیت بیست و چهار ساعت به دور
زمین می‌گردد یک مثال دیگر می‌زنم اگر کسی فرض
کنید که شب قدرش را الان طی کند فرض کنید که
در ایران شب قدر را طی کرده شب بیست و سه ماه
رمضان، بعد یک مرتبه با هواپیما سریع می‌رود در
یک جایی که تازه می‌خواهد غروب شود چون در
هر موقع از شبانه روز در هر لحظه‌ای حالا این
مخدره که در این جا نوشتند دوازده تا نصف النهار
من می‌گویم دوازده ملیون چرا دوازده؟ هر ثانیه‌ای
یک نقطه از حالت ارتباط بین زمین و خورشید است
شب است یک دقیقه از شب است نیم دقیقه از شب
است الان فرض کنید که فاصله ما تا فلان نقطه از
آمریکا مثلا دوازده ساعت است در یک نقطه در
ایالت دیگر یازده است در یک ایالت دیگر هشت
ساعت است فاصله الان تا لندن شش ساعت است
چهار ساعت است فاصله فرض کنید که تا مکه نیم
ساعت است فاصله تا بیروت یک ساعت است اینها بسته
به طول و عرض جغرافیایی، این فواصل فرق

می کند. شب قدر عبارت است از گذشت یک بیست و چهار ساعت بر انسان.

حالا اگر ما یک شب قدر را درک کنیم در یک جا و بعد برویم در یک جا دیگر یک شب قدر دیگر درک کنیم و بعد برویم در یک جای دیگر با یک سرعت نور فرض کنید که بلند شویم در یک جا یک شب قدر پس بنابراین سه تا شب قدر را درک کردیم؟ نه! یک شب قدر بیشتر درک نکردیم. این طور نیست که آن شب قدر اول با دوم و سوم فرق می کند همان شبی که بر ما گذشته است یک حالت است که آن یک حالت نفس ما به واسطه اتصال با آن جنبه ملکوتی، آن شب قدر را ادراک کرده است حالا اگر صد تا شب قدر دیگر هم درک کنیم باز همانیکی را درک کردیم نه این که صد مورد و صد جای دیگر چرا؟ چون یک افاضه بیشتر نیست و یک اتصال بیشتر نیست آن اتصال بر حسب هر کسی که درک کند متفاوت است. پس کره زمین یک شب قدر را درک می کند نه دوازده تا را، منتهی آن یک حالت عبارت است از اتصال جنبه ملکوتی افرادی که در هر

نقطه هستند با آن جنبه ملکوتی نزول اراده و مشیت

پروردگار، از این نقطه نظر تفاوت ندارد

سؤال: آیا می‌شود انسان در عین حال دو

استاد داشته باشد دو نماینده الهی داشته باشد یا حق

انتخاب دارد؟ در صورتی که هر دو یک راه و یک

مقصد دارند چه باید کرد؟

جواب: انسان در هر حالی یک استاد بیشتر

نمی‌تواند داشته باشد

سؤال: در مورد اسرار توحید برای ما توضیح

دارید خیلی نیاز داریم بلکه کمی به معرفت ما اضافه

شود.

جواب: خب این دیگر ان شاءالله باشد برای

یک وقت دیگر و یک فرصت دیگر خیلی سوال کوتاه و خیلی جواب بلند یعنی جوابی که به این راحتی نمی شود داد ولی در حد مختصر و اختصار عرض کنم.

توحید یعنی کنار گذاشتن خیال، محو الاوهام و تصحیح الخیال، انسان خیال خودش را تصحیح کند. آنچه را که در این دنیا سبب می پندارد جایش را عوض کند. آن چه را که در این دنیا مؤثر می پندارد جایش را عوض کند. ما خدا را کنار گذاشتیم امام زمان را کنار گذاشتیم، رئیس کل و مدیر کل و خادم و دفتردار و چای دار و نمی دانم فرض کنید اینها را همه را گرفتیم، این جاها را عوض کنیم این می شود توحید، خیلی راحت. خیلی راحت خیلی مهم و مشکل. آن چه را که در این دنیا، دکتر و پزشک و مهندس و عالم و اینها را همه را خیال کردیم واقعیت دارند، خدا و پیغمبر و ملائکه را چون ندیدیم اینها را اصلاً می اندازیم کنار، حالا بیایم جای اینها را عوض کنیم. تمام آن چه را که از دنیا از کثرات

است همه اینها اسباب و آلات و ادوات بدانیم هر کسی می‌خواهد باشد و آن چه را که علت است و سبب است، آن را مؤثر واقعی بدانیم این را می‌گویند تصحیح‌الخیال. انسان خیال را تصحیح کند و وقتی خیال تصحیح شد حقیقت توحید در انسان تجلی می‌کند. این همان مراقبه است که انسان باید با توفیق پروردگار به او برسد این مجمل راجع به این مسئله سؤال: حکم صدقه و برداشت و استفاده آن

را بفرمایید، به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟ حقیر خیلی مقروض هستم فرزندم هم که وارد زندگی شده است خیلی مقروض است آیا می‌توانم وقتی به تنگنا می‌خورم از صدقه‌هایی که خودمان می‌اندازیم استفاده کنیم یا نه؟

جواب: البته بهتر است که انسان استفاده نکند. صدقه به کسانی تعلق می‌گیرد که اینها نتوانند از عهده‌مخارج زندگی بربایند ولی وقتی که انسان صدقه را کنار می‌گذارد صورت برزخی و ملکوتی او تعلق به فرد دیگری گرفته است لذا بهتر است که انسان حتی الامکان این کار را انجام ندهد گرچه

سؤال: آیا امکان دارد که در راه سیر و سلوک حالتی برای انسان پیش بیاید که چشمها خود به خود جمع شود و هر کسی که انسان را می بیند بگوید خوابت می آید و اگر ممکن است علت چیست و چگونه می شود آن را پنهان کرد که انسان متوجه نشود؟

جواب: البته ممکن است مطالبی برای انسان بدون اختیار پیش بیاید و حالتی برای انسان پیش بیاید. امیرالمومنین علیه السلام در خطبه همام اشاره به این مطلب دارند که می فرمایند یقولون لقد خلطوا

و لقد خالطهم امر عظیم، ممکن است یک
حالات غیرعادی پیش بیاید اما نه این که انسان
خودش را بزند به این حال، آن زدن به این حال و
اینها همه حالات ادا درآوردن است و انسان بهتر
است تا جایی که ممکن است بر خود مسلط باشد و
متوجه باشد، بیخود و بی جهت فکر و خیال خودش
را به دست هر توهمی نسپارد و اعصاب خودش را
کنترل کند اگر می بیند حالت چرت یا حالت ضعف
بر او پیش می آید به صورت خودش آب بزند و
صورت خودش را بشوید گاهی اوقات اتفاق می افتاد
بعضی افراد در همان مجالس سابق در زمان مرحوم
آقا دچار بعضی از این حالات می شدند ایشان تذکر
می دادند که بروند بیرون و صورتشان را آب بزنند و
برگردند و در بعضی از موارد این مسئله واقعیت دارد
ولی در خیلی از موارد مطلب برای انسان مشتبه
می شود و انسان خیال می کند که یک واقعیت و حال
به این است که از این طرف بیافتد یا به آن طرف
بیافتد یا غش کند یا فلان کند که اینها همه کلک و
همه ادا و اطوار است و هیچ واقعیتی ندارد

سؤال: اگر کسی خود بداند که مرتکب استدراج به این حالت شده است و خودش را گول زده است و همچنین هر چه را توضیح دادید متوجه حال خود است الان باید چه کند؟

جواب: هیچی باید برگردد باید نسبت به آن چه را که انجام می‌داده رجوع کند و تجدید کند خاطرات خودش را تا این که بتواند دوباره به این مسئله برسد.

الحمد لله سوالات هم کم نیست و ماشاءالله صحبتها خیلی زیاد و مطالب هم خب بعضی قابل تأمل، انشاءالله خداوند توفیق دهد که بتوانیم ازعهده تکالیف برآییم

سؤال: آیا به هدایا و یا پس اندازهایی که خود فرزندان انجام داده‌اند و به سنتکلیف رسیده‌اند اما هنوز تحت تکلف پدر هستند خمس تعلق می‌گیرد؟

جواب: البته اگر هدایا هدایای اندکی باشد نه! خمس تعلق نمی‌گیرد. ولی اگر قابل توجه باشد فرقی بین مکلف و غیرمکلف در خمس نیست. خمس یک حقی است که خدای متعال در مال انسان

نسبت به عده خاصی قرار داده است و آن حق شرطش بلوغ نیست ولو اینکه یک فرد طفل صغیر باشد و یک مالی به او برسد، به آن خمس تعلق می‌گیرد منتهی خب ولی او باید از طرف او این خمس را ادا کند

سؤال: اگر تعداد هدایا در روز مشخصی به شخصی داده شود که مجموع قیمت آنها بیشتر از پنجاه هزار تومان شود به تک تک هر هدیه، مثل هدایای عروس و یا سفر حج، آیا باز هم خمس تعلق می‌گیرد یا نه؟

جواب: هدایا اگر قیمتش بالا باشد همان طوری که در این جا ذکر شده، به مجموع چرا تعلق می‌گیرد، گرچه قیمت هر کدام تک تک کم باشد. بالاخره مجموع به ملکیت یک فرد خاص می‌آید.

راجع به سفر حج این را رفقا در نظر داشته باشند که اگر سفر حج از درآمد همان سال بخواهد تأمین شود خمس ندارد به جهت این که سفر حج سفر واجب است و جزو مؤونات واجب تلقی می‌شود اما اگر نه، از اموال گذشته و منافع سالهای گذشته که ذخیره شده از او انسان بخواهد پول حج را بپردازد در این صورت باید خمس او را بپردازد

سؤال: می‌خواستم شما در رابطه با زلزله بم توضیحاتی بدهید، از این نظر که آیا این حادثه طبیعی و بر طبق خواست خدا است یا این که عامل معنوی داشته و بر طبق گناه انسانها و خطا و معصیات صورت می‌گیرد؟

جواب: چرا انسان اصلاً نسبت به این مسائل فکر کند؟ حالا زلزله آمده که آمده، ما که از احوال بندگان خدا در آن جا خبر نداریم ما باید برای همه

طلب مغفرت و رحمت کنیم و متوجه کار خودمان باشیم. حالا به واسطه عقوبت و یا غیرعقوبت بوده این چه دردی از ما دوا می کند؟

سؤال: پولهایی که به روضه خوان می دهند و می گویند برای اموات ما صلوات بفرست یا برای شفای مریضیا می گویند حاجت داریم آیا خرج کردن این پول اشکال دارد یا نه؟

جواب: نه اشکال ندارد، این پول هدیه است

سؤال: هر هفته جلسه قرآن داریم و هر سه شنبه یک جزء قرآن برای فرج امام زمان علیه السلام می خوانیم. در آخر مجلس به هر کس که مایل باشد یک یا چند جزء قرآنتکلیف می کنیم تا هفته دیگر بخواند با نیت فرج خدا به داد او برسد اگر این کار مطابق فرموده حضرتعالی برای حظ نفس است آیا این کار را ادامه بدهم یا نه؟

جواب: نه ادامه ندهید، امام زمان هم معلوم

نیست راضی باشد به تکلیف کردن برای هر کسی خواست انجام می دهد هر کسی خواست انجام نمی دهد این امور را نباید تکلیف کرد.

سؤال: خواهشمند که بهاین سوال که بین من

و شوهرم بحث شده است جواب بدهید. سوال

راجع به سیاه پوشیدن و نپوشیدن است که ما اول

می گفتیم روز عاشورا را فقط باید سیاه بپوشیم ولی

الان حتی روز عاشورا هم مکروه است.

جواب: ببینید پوشیدن لباس سیاه مکروه

است و کراهت شدید دارد اما آن چه را که ما در

روایت داریم برای سیدالشهدا مکروه نیست، نه این

که در روز عاشورا مکروه است این غلط است. برای

سیدالشهدا مکروه نیست این مسئله.

سؤال جدید: پس این چادر و مقنعه که

حجاب ظاهری است و عمامه و عبا، به طور کلی

مشکی بودن اینها از کجا آمده است؟ چرا بعضی

از علما نیز می گویند مشکی کلاً مکروه است و بعضی

می گویند فقط برای امام حسین باید مشکی پوشید.

خواهشمندم راجع به این سوال کمی بیشتر توضیح

دهید و من این را هم بگویم که شوهرم بهتر از من

همه چیز را می داند و منکر نمی شود و مانع راه من

نمی شود فقط بعضی از چیزها را جواب می خواهد و

من نمی توانم جوابایشان را بدهم.

جواب: البته نسبت به عمامه و عبا استثناء

شده گرچه بهتر است انسان حتی عمامه را هم تغییر

بدهد. این عمامه از قبل هم بوده است این طور نبوده

که ائمه عمامه سیاه به سر نمی گذاشتند ولی اکثر

عمامه ائمه علیهمالسلام رنگهای دیگر بوده است

سبز بوده است زرد بوده یا سفید بوده ولی گاهگاهی

چرا، در اخبار داریم که دیده می شده که اینها هم

عمامه سیاه به سر می گذاشتند و اما راجع به لباس،

عبا و غیر عبا در این صورت فرقی نمی‌کند. این عبا [(منظور چادرهای مخدرات است)] حکم همین عبا را دارد که کراهت ندارد ولی در عین حال اگر موقعیت تغییر پیدا کند و پوشیدن عباهای غیر سیاه هم جلب توجه نکند بهتر است که حتی این عباهای سیاه هم نباشد. خود مرحوم آقا هم در همان موقع می‌فرمودند وقتیکه مسئله حجاب را مطرح می‌کردند من خدمت رفقا و دوستان هم عرض کردم چادر به عنوان حجاب نیست در اسلام. چادر یکی از انواع حجابها است. آن چه که در اسلام به‌عنوان حجاب است او همان پوششی است که اندام انسان را مشخص نکند و بهتر است که آن پوشش روشن باشد [البته] نه خیلی روشن که خلاصه جلب توجه کند، به حدی که روشن باشد و سیاهم نباشد که آن کراهت و اینها را هم نداشته باشد. پس از این نقطه نظر خیلی از رفقا و دوستانی که در ایران یا در خارج از ایران هستند از بنده سوال می‌کنند که ما الزام داریم بر این که حتما چادر بپوشیم؟ می‌گوییم نخیر! الزام ندارید خود بنده هم در مجالسی که با آنها

ملاقات دارم آنها هم با همین پوششهای
اسلامی می آیند و خیلی هم محجبه هستند و هیچ
اشکالی هم از این نقطه نظر ندارد

سؤال: ما در هیچ کلاسی حضور نداریم که
بهره بیشتری ببریم و با داشتن معلومات و فهم قاصر
تنها از نوارهای شما بهره می بریم و کتابهای شما [و
مرحوم آقا] آیا کافی است؟

جواب: بله! همان کتابهای مرحوم آقا
نوارهای بنده که ارزش این مطالب را ندارد ولی
کتابهای مرحوم آقا برای فتح باب و برای فهم مسئله
کفایت می کند

سؤال: اگر کسی احساس کند جادوشده است
حالا چه قبل از طلوع و چه بعد از طلوع آیا

می‌تواند پیش دعانویس و کسانی که از این

کارها انجام می‌دهند برود یا نه؟

جواب: البته این مسئله هست که در بعضی از

اوقات افرادی شیطنت می‌کنند و کارهایی را انجام

می‌دهند ولی انسان باید بداند که تقدیر و مشیت الهی

بر همه این مسائل حاکم است. اگر فردی هست که

اهل شیطنت نباشد و کلک نباشد و شیاد نباشد و

واقعا بتواند رفع این مشکل را بکند، اشکال ندارد که

انسان برود ولی در هر حال اگر انسان مسئله را به

خدا واگذار کند خداوند بهتر از او را برای او تقدیر

می‌کند

سؤال: آیا اصلا کسی که دستش در دست

ولایت است ممکن است جادو شود؟

جواب: مسئله مسئله جادو شدن نیست بلکه

وجود بعضی از گرفتاریهایی است که برای انسان

پیش می‌آید و این گرفتاریها هم همان طوری که

عرض کردم ممکن است در پرونده‌انسان باشد حالا

او یا توسط برخی از افرادی که اهل شیطنت هستند

انجام می‌شود یا این که خود به خود پیش می‌آید

سؤال: حجاب، روسری و پوشش دستها از

چند سالگی برای دختران لازم است؟

جواب: تقریبا از حدودی که احساس بکنند

که مورد توجه هستند دیگر کم کم باید این مسئله

رعایت شود یعنی از چهار و پنج سالگی دیگر

باید لباس، لباسی باشد که کم کم بتواند آن پوشش

خود را داشته باشد نه این که حتما حالا چادر سر

دختر چهارساله کند، حداقل شلوار داشته باشد

دستهایش پوشیده باشد موی سرش را بپوشانند

خوب است، بزرگتر که می شود شش و هفت سالگی

بایستی که مقنعه و روسری داشته باشد چادر که فعلا

رسم است در ایران به عنوان یک پوشش، دیگر از

این حدود شش یا هفت سالگی حتما [چادر]

راداشته باشند تا این که عادت کنند و در سن بالا

برای آنها مشکلی نداشته باشد

سؤال: بحمدالله در ماه پنجم بارداری هستم

آیا دستور خاصی هست؟

جواب: نه، دستور خاص همان چیزی است

که مطرح شده است. طهارت و اجتناب از شبهه ناک

و همین طور خواندن قرآن، گوش ندادن به موسیقی و [ن] رفتن به مجالس لهو و لعب، اینها از مطالبی است که باید هر فردی که در یک همچنین موقعیتی است اینها را انجام بدهد

سؤال: چه دلیلی برای فامیل و بچه ها بیاوریم

که قانع شوند موسیقی خوب نیست؟

جواب: خب این دل‌عبارت است از همان

حکم الهی، هر چیزی برای انسان ممکن نیست

خوب باشد فرض کنید که شیرینی خیلی خوب

است و بستنی خیلی خوب است ولی برای بچه‌ای

که تب دارد

و مبتلا به کسالت ریوی است اگر بخورد
ممکن است خطر داشته باشد. این که صرفاً انسان
خوشش می‌آید و از یک حالتی لذت می‌برد دلیلی بر
حُسن او برای نفس نیست بلکه ممکن است که یک
آثار سوئی را بعداً برای او به وجود بیاورد.

سؤال: اگر شیر دادن به طفل باعث ضعف
مادر شده است مادری که قرص اعصاب می‌خورد و
[این شیر] بچه را اذیت می‌کند و اطرافیان احساس
می‌کنند قطع شیر برای مادر بهتر است آیا می‌شود
طفل را از شیر گرفت؟

جواب: اگر چنان چه تشخیص داده بشود که
شیر دادن برای بچه مضر است با این وضعیت و
بتواند در او اثر سوء بگذارد بله انسان می‌تواند از شیر
بگیرد ولی اگر انسان بتواند با راههایی خود را کنترل
کند در عین حال یک مقداری هم دچار اذیت و اینها
شود در آن صورت شیر دادن بچه را نباید ترک کند
چون حق طبیعی بچه است

سؤال: تا به حال این طور فهمیده بودم که
انسان بیشتر باید سکوت کند بخصوص در وقتی که

در خود قدرت مباحثه با طرف را نبیند ولی در اول رجب بعضی از آقایان فرمودند باید از مکتب دفاع کرد وظیفه چیست؟

جواب: انسان در هر جا باید ببیند که زمینه چیست؟ نمی‌تواند همه مواضع را به یک کیفیت ببیند و یک حکم قابلیت‌سری برای همه جا نیست. انسان باید موقع را بشناسد و موقعیت را خوب درک کند پذیرش شخص مقابل را باید احساس کند و دفاع از مکتب به این نیست که انسان یک چماقی و چوب به دست بگیرد [و] در خیابان راه بیافتد و خلاصه بخواهد حساب همه را برسد! نه! باید انسان نسبت به آن وظیفه‌ای که دارد در وهله اول خودش اقدام کند و بعد اگر احساس قبول و پذیرش نسبت به بعضی کرد در آن حدی که بتواند حقایق را درک کند خوب انسان می‌تواند مطالب را مطرح کند

سؤال: دو سال قبل گفته بودید که نوارها را چند بار گوش کن، الان هم دستور همان است؟ و روش من این طور بوده که نوارها را حین کار کردن گوش می‌دادم و یک بار هم با دقت ولی از وقتی که

فرمودید این بی احترامی است دیگر این کار را نکردم
و مدت مدیدی از گوش کردن محروم ماندم، آیا
روش من اشکال دارد؟

جواب: البته مقصود از نوارها همان نوارهای

مرحوم آقا رضوان الله علیه است و الا نوارهای بنده
در هر حالی بلامانع است، ولی آن نوارهای مرحوم
آقا را باید خیلی با احترام و خیلی بادقت گوش داد
و انسان نباید آنها سرسری بگیرد و باید توجه داشته
باشد که این کلام کلام ولی الهی است و
بی احترامی به

آنها چه بسا برای انسان ممکن است نتیجه
عکس داشته باشد

سؤال: بسیار ضعیف و بی حال و کم حوصله
هستم آیا اینها به خاطر روح ضعیفم است؟
جواب: نه! گاهی اوقات ممکن است به واسطه
مسائل بدنی باشد.

سؤال: بعضی از فامیل در اوایل ازدواجم
رفتارهای مناسبی با من داشتند ولی در آن موقع
تحمل آنها برایم بسیار چیز بود ...

جواب: خیال می‌کنم اینها خیلی دیگر چیز
ندارد. منظور اختلافاتی است که ممکن است با
فامیل و اینها برای انسان پیش بیاید که طبعاً انسان
باید با روش پسندیده با اینها برخورد کند چون همه
افراد همه مطالب را نشنیدند، از نقطه نظر فهم و از
نقطه نظر ادراک، افراد دارای مراتب مختلف هستند
و انسان نمی‌تواند تقصیر را به گردن افراد بیاندازد
حالا اگر شخصی یک مطلبی را فهمیده دلیل نیست
که بخواهد بر دیگران تحمیل کند. اطرافیان و
آشنایان و ارحام خودشان با میل باید مسئله را بفهمند

چه بسا خیلی از اینها تقصیر ندارند. مطلب به اینها گفته شده و اینها از روی مسائلی که شنیدند و یا دیدند نسبت به کارهای خودشان اقدام می‌کنند و انسان نمی‌تواند که بیش از میزان تحمل و سعه وجودی و مقدار فهم افراد، بخواهد مطلب را بر آنها تحمیل کند

سؤال: امروزه شرکتهایی تأسیس شدند که به فعالیتهای اقتصادی هر می‌مشغول هستند بدین ترتیب که یک نفر با واریز کردن مبلغی به عضویت اینها در می‌آید؟

جواب: همین مسئله را می‌گویند که مطرح است. در این جا از نظر بنده این مسئله دارای اشکال است و ربا محسوب می‌شود.

سؤال: آیا عضویت و کسب درآمد در این جا جایز است؟

جواب: خیر جایز نیست.

سؤال: آیا سپرده گذاری نزد بانکها و دریافت سود بانکی جایز است در صورتی که با شرایط خاص باشد؟

جواب: اگر مسئله مسئله شرکت باشد و رعایت موازین شرعی و فقهی شود خب بلامانع است والا ما نمی توانیم نسبت به این مسئله هم پاسخ مثبت بدهیم. در هر صورت مسئله بانک با غیر بانک از این نقطه نظر فرق نمی کند. باید هر مورد را جداگانه بررسی کرد تا این که انسان نسبت به همان مورد بتواند ببیند که نظر شرعی چیست. اگر صرف سپرده دادن به بانک باشد بدون هیچ عقد معامله ای و بدون جهت، گرفتن پول ایراد دارد

خب این مسائلی بود تا این جا، ساعت هم که تقریبا هفت است و دیگر نزدیک غروب. ان شاء الله بقیه مطالب برای جلسات آینده. امیدواریم که خداوند توفیق بدهد این مرتبه دیگر زودتر از مراتب قبل بتوانیم خدمت دوستان برسیم ان شاء الله. خب ما را هم از دعا فراموش نفرماید

ان شاء الله که خداوند به برکت این مولود که ولادت و بعثت او افتتاح راه خدا بوده است. ولادت پیغمبر یعنی فتح باب. فتح باب برای امتی که اینامت در زمان انبیاء گذشته به این موقعیت نمی توانستند برسند. با ولادت پیغمبر بوده که یک همچنین فتح بابی خداوند نصیب امت پیغمبر کرده است و این هم خواست پروردگار است. نمی توانیم به پروردگار بگوییم که چرا قبلا نبوده است؟ مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که این مسئله که بالاترین مراتب توحید است به واسطه شریعت پیغمبرانجام بشود پس ما بدانیم که در چه وضعیتی هستیم و این نعمت و منت بزرگالهی را قدر بدانیم.

من یک وقتی به رفقا عرض می کردم که واقعا

اگر این اولیای خدا نبودند ما چه می کردیم؟ واقعا چه می کردیم؟ با این جریاناتی که داریم می بینیم با این افرادی که داریم می بینیم، به قول خود مرحوم آقا رضوان الله ایشان می فرمودند، در نوشته جاتشان، ظاهرا در مهر تابان باید باشد، بله مثل این که در آن جا است، که اگر ما به مرحوم علامه طباطبایی نمی رسیدیم خسر الدنيا و الاخری بودیم. می دانید این حرف یعنی چه؟ خب دیگر نیاز به توضیح ندارد. یعنی با وجود همه افراد با وجود همه اشخاص با وجود همه علما با وجود همه روحانیون با وجود! و این حرف حرف یک فرد عادی که نیست، ایشان وقتی این مطلب را نوشته بود که شصت سال از زندگی ایشان گذشته بود، علمش را خوانده بود درسش را خوانده بود نجف رفته بود مجتهد شده بود فیلسوف شده بود عارف شده بود، بعد از همه اینها این کلام را می نویسد. سن ده یا پانزده سالگی که نوشته است. یکعالم به این بزرگی حرف بیخود نمی زند. اگر ما به علامه طباطبایی

!.....

این حرف را باید فکر کنیم واقعا من به رفقا
می‌گفتم اگر امثال مرحوم آقا و علامه طباطبایی و
بزرگان و اولیای خدا نبودند ما چه می‌کردیم؟ نه
یکی که همین طوری بخواهد برای خودش در
خیابان راه برود و زندگی کند و بعد هم بمیرد خب
این حساب، نه! واقعا یک شخصی که اهتمام دارد
درد دارد قصد دارد دنبال می‌کند دنبال می‌رود ولی
پزشک نیست درد دارد، دارد از دل درد می‌میرد ولی
هر جا می‌رود می‌بیند درش بسته است در مطب بسته
است در بیمارستان بسته است همه جا بسته است این
چه می‌کند؟ چه حالی دارد؟ حالا نگاه کنید ببینید
نهتنها ما پزشک داریم. ما دوازده امام را داریم ما
چهارده معصوم را داریم ما این اولیاء الهی که به دنبال
آنها آمدند داریم، ما این قدر از اینها مطلب داریم
کیست که

عمل کند؟ ما پیغمبر اکرم داریم.

پیغمبر که امشب به دنیا آمد اثرش این بود که این درد را برای ما معالجه کند این است مسئله. این باب را برای ما باز کند این راه را برای ما باز کند این کاری بود که خدا برعهده پیغمبر گذاشت.

امیدواریم خداوند به برکت این مولود بزرگ و به برکت فرزند او امام صادق علیه السلام که رئیس مکتب تشیع و بازکننده حقایقی است که بر نفس پیغمبر آمده توسط امام صادق علیه السلام و امام باقر و سایر ائمه، خداوند توفیق متابعت از آنها را به ما عنایت کند و ما را در راه آنها ثابت بدارد این مهم است و با ولایت آنها بمیراند و با ولایت آنها محشور کند و ما را از موالیان و منتظرین ظهور امام زمان قرار دهد و در دنیا از زیارت حضرت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد